

فصل سوم:

سیاست تردیونیونیستی و سیاست سوسیال دموکراتیک

باز هم از مدیحه سرانی «رابوچیه دلو» شروع می کنیم. مارتینف به مقاله خود درباره اختلافات با «ایسکرا» که در شماره ی ۱۰ «رابوچیه دلو» به چاپ رسیده عنوان «اثر افشاکننده و مبارزه پرولتاری» داده است. وی ماهیت اختلافات مذکور را این طور فرمول بندی کرده است: «ما نمی توانیم تنها به افشای نظاماتی که در سر راه ترقی وی (یعنی حزب کارگر) قرار گرفته اکتفا نمائیم. ما باید به منابع بسیار نزدیک و روزمره ی پرولتاریا نیز پاسخ گوئیم» (ص ۶۳). «...» «ایسکرا» ... در حقیقت ارگان اپوزیسیون انقلابی است که نظامات ما و به ویژه نظامات سیاسی ما را افشاء می کند... ولی ما در راه آرمان کارگری کار کرده و خواهیم کرد و با مبارزه پرولتاریائی رابطه درونی محکم داریم» (در همان صفحه). نمی توان از مارتینف به خاطر این فرمول بندی تشکر نمود. این فرمول بندی یک اهمیت عمومی برجسته ای به خود می گیرد زیرا در حقیقت امر نه تنها اختلافی را که ما با «رابوچیه دلو» داریم بلکه عموماً همه ی اختلافاتی را که ما با «رابوچیه دلو» داریم بلکه عموماً همه اختلافاتی را که در مسئله مبارزه سیاسی بین ما و «اکونومیست ها» وجود دارد نیز در بر می گیرد. ما نشان دادیم که «اکونومیست ها» مطلقاً منکر «سیاست» نیستند، بلکه فقط همواره از مفهوم سوسیال دموکراتیک سیاست به مفهوم تردیونیونی آن

می لغزند. مارتینف هم عین همین لغزش را دارد و به همین جهت ما موافقیم که همان او را نمونه ی گمراهی های اکنومیستی قرار دهیم. ما کوشش می کنیم این را نشان دهیم، که برای این انتخاب- نه نگارندگان ضمیمه ی جداگانه «رابوچایا میسل» نه نگارندگان بیانیه ی «گروه خود آزادی» و نه نگارندگان نامه ی اکنومیستی مندرجه در شماره ی ۱۲ «ایسکرا» هیچ کدام حق هیچ گونه اعتراضی نسبت به ما نخواهند داشت.

الف) تبلیغات سیاسی و محدود نمودن آن از طرف اکنومیست ها

بر همه معلوم است که رواج وسیع و استحکام مبارزه ی اقتصادی* کارگران روس با ایجاد «نشریات» افشاکننده ی اقتصادی (مربوط به فابریک ها و زندگی حرفه ای) توأمأ جریان یافته است. مضمون عمده ی «شب نامه ها» افشای رژیم فابریک بود و به زودی میان کارگران یک شور واقعی برای افشاگری پیدا شد. همین که کارگران دیدند که محفل های سوسیال دموکرات ها می خواهند و می توانند شب نامه هائی از نوع تازه در دسترس آن ها بگذارند که کلیه حقایق مربوط به زندگی فقیرانه و کار سنگین طاقت فرسا و وضع بی حقوقی آن ها در آن حکایت شده باشد، می توان گفت سیل مراسلات بود که از طرف آن ها از فابریک ها و کارخانه ها سرازیر شد. این «نشریات افشاکننده» نه فقط در فابریکی که شب نامه نظامات آن را افشاء می کرد بلکه در همه فابریک هائی هم که راجع به قضایای افشاء شده چیزی می شنیدند هیاهوی بزرگی راه می انداخت. و چون فقر و مصائب کارگران مؤسسات و

* - برای احتراز از سوء تفاهم متذکر می گردیم که در سطور آینده منظور ما از عبارت مبارزه ی اقتصادی (طبق اصطلاحی که نزد ما معمول است) همان «مبارزه ی اقتصادی- عملی» است که انگلس آن را در نقل قول فوق الذکر «مقاومت در برابر سرمایه داران» نامیده و در کشورهای آزاد مبارزه حرفه ای، سندیکائی یا تردیونونی نامیده می شود.

حرفه های گوناگون بسی جنبه های مشترک داشت. لذا «حقیقت گویی درباره ی زندگی کارگری» همه را به وجد می آورد. میان عقب مانده ترین کارگران هم یک شور و شوق واقعی برای «طبع و نشر»- شور و شوق غیورانه ای برای این شکل ابتدائی جنگ علیه تمام نظامات اجتماعی امروزه، که پایه آن بر غارت و تعدی مبتنی است، پیدا شد. و حقیقتاً هم این «شب نامه ها» در اکثر موارد همان اعلان جنگ بود زیرا که این افشاگری ها تأثیر فوق العاده هیجان آوری می بخشید و باعث این می شد که تمام کارگران رفع این بی ترتیبی های نفرت انگیز را خواستار گردند و آمادگی خود را برای پشتیبانی از این خواست ها به وسیله ی اعتصاب، اعلام نمایند. بالاخره خود صاحبان کارخانه ها به درجه ای ناگزیر بودند به اهمیت این اوراق چاپی به منزله اعلان جنگ اعتراف کنند که اغلب نمی خواستند منتظر خود جنگ بشوند. این افشاگری ها، مانند همیشه تنها همان به علت واقعیت پیدایش خود به نیروئی مبدل شد و اهمیت یک فشار معنوی نیرومندی را کسب نمود. بارها می شد که تنها پیدایش شب نامه برای ارضای تمام خواست ها یا قسمتی از آن ها کافی بود. مختصر کلام افشاگری اقتصادی (مربوط به کارخانه ها) اهرم مهم مبارزه ی اقتصادی بود و اکنون نیز می باشد. و مادام که سرمایه داری، که ناگزیر کارگران را وادار به دفاع از خود می کند، وجود دارد، این اهمیت به قوت خود باقی خواهد ماند. در پیشروترین ممالک اروپا اکنون هم می توان مشاهده نمود که چگونه افشای بی ترتیبی های کار یک «بنگاه بهره برداری» دور افتاده یا یک رشته ی فراموش شده ی تولید خاتگی موجب بیداری آگاهی طبقاتی و آغاز مبارزه ی حرفه ای و انتشار سوسیالیسم می گردد*.

* - در این فصل بحث ما فقط درباره ی مبارزه ی سیاسی و درباره مفهوم وسیع تر یا محدودتر آن است. بنابر این ما فقط به طور حاشیه، به عنوان یک امر عجیب موضوع اتهامی را که «رابوچیہ دلو» راجع به «خود داری زیاده از حد» از مبارزه ی اقتصادی به «ایسکرا» می زند متذکر می گردیم («دو کنگره» ص ۲۷، این موضوع را مارتینف در رساله خود

اکثریت عمده سوسیال دموکرات های روس در این اواخر تقریباً سراسر سرگرم همین عمل فراهم نمودن موجبات افشاء امور کارخانه ها بوده اند. کافی است «رابوچایا میسل» را به خاطر آوریم تا ببینیم کار این سرگرمی به کجا کشیده بود و چگونه در این ضمن فراموش می شد که اصولاً این امر به خودی خود هنوز فعالیت سوسیال دموکراتیک نبوده بلکه تردیونیونی است. افشاگری ها اصولاً فقط شامل مناسبات کارگران حرفه ی معینی با صاحب کاران خودشان می گردید و یگانه چیزی که حاصل می شد این بود که فروشنندگان نیروی کارگری یاد می گرفتند این «کالا» را با صرفه تر بفروشدند و در زمینه معامله تجاری خالص با خریدار مبارزه نمایند. این افشاگری ها (در صورت استفاده ی معین سازمان انقلابیون از آن) می توانست آغاز و جزئی از اجزاء فعالیت سوسیال دموکراسی گردد ولی (در صورت تسلیم در برابر جریان خود به خودی) می توانست به مبارزه ی «فقط حرفه ای» و به نهضت کارگری غیر سوسیال دموکراتیک نیز منجر گردد. سوسیال دموکراسی مبارزه ی طبقه کارگر را نه فقط برای خاطر شرایط مفید فروش نیروی کارگری، بلکه هم چنین برای محو آن رژیم اجتماعی نیز که ندارها را وادار می کند خود را به داراها بفروشند، رهبری می نماید. سوسیال دموکراسی نه فقط در مناسبات طبقه ی کارگر با گروه معینی از صاحبان کارخانه ها نماینده ی این طبقه ی است بلکه این نمایندگی را در

موسوم به «سوسیال دموکراسی و طبقه ی کارگر» چندین بار نشخوار کرده است). هرگاه حضرات متهم کننده مندرجات یک ساله ی ستون مبارزه ی اقتصادی «ایسکرا» را ولو برحسب وزن به پوت یا برحسب اوراق چاپی (کاری که دوست دارند بکنند) برداشته و بعد برحسب همان مقیاس با مندرجات ستون های مربوطه «رابوچیه دلو» و «رابوچایا میسل» مقایسه می کردند به آسانی می دیدند که حتی از این حیث هم آن ها عقبتند. از قرار معلوم درک همین حقیقت ساده است که آن ها را وادار به استدلالاتی حاکی از اضطراب می نماید. آن ها می نویسند که «ایسکرا» خواه ناخواه (!) مجبور است (!) حوائج آمرانه زندگی را به حساب آورد و لاقفل (!!)) اخبار مربوط به نهضت کارگری را درج نماید («دو کنگره» ص ۲۷). این دیگر برهانی است که واقعاً ما را نابود می سازد!

مناسبات وی با تمام طبقات جامعه ی معاصر و با دولت که قوه ی متشکل سیاسی است نیز دارا می باشد. از این جا معلوم می گردد که سوسیال دموکرات ها نه فقط نمی توانند به مبارزه ی اقتصادی اکتفا نمایند بلکه نیز نمی توانند بگذارند که فعالیت عمده ی آن ها منحصر به کار افشاگری اقتصادی گردد. ما باید برای تربیت سیاسی طبقه ی کارگر، برای تکامل آگاهی سیاسی وی جداً به فعالیت بپردازیم. اکنون، پس از نخستین هجوم «زاریا» و «ایسکرا» به اکونومیسم با این موضوع «همه موافقت» (هر چند بعضی ها، چنان که حالا خواهیم دید، فقط زبانی موافقت).

سؤال می شود پس تربیت سیاسی باید عبارت از چه باشد؟ آیا می توان به ترویج ایده ی خصومت طبقه کارگر نسبت به حکومت مطلقه اکتفا نمود؟ البته نه. توضیح این قضیه که کارگران در معرض ستم سیاسی قرار گرفته اند کافی نیست (همان طور که تنها توضیح این قضیه که منافع آن ها با منافع اربابان مبنایت دارد کافی نیست). باید درباره ی هر یک از مظاهر مشخص این ستمگری تبلیغ نمود (همان طور که ما در مورد مظاهر مشخص تعدیات اقتصادی به تبلیغ مبادرت نمودیم). و چون این ستمگری به طبقات بسیار مختلف جامعه وارد می آید، چون این ستمگری در شئون بسیار مختلف زندگی و فعالیت، خواه در حیات حرفه ای، خواه کشوری، خواه شخصی، خواه خانوادگی، خواه مذهبی و خواه علمی و غیره غیره متظاهر می گردد در این صورت مگر روشن نیست که هرگاه ما سازمان کار افشای جامع الاطراف حکومت مطلقه را از لحاظ سیاسی به عهده ی خویش نگیریم وظیفه خود را که بسط و تکامل آگاهی طبقاتی کارگران است انجام نداده ایم؟ مگر نه این است که برای تبلیغ نمودارهای مشخص تعدیات بایستی این مظاهر را افشاء نمود (چنان که برای تبلیغ اقتصادی لازم بود سوء استفاده در کارخانه ها را افشاء کرد)؟

گویا مطلب روشن است؟ ولی در همین جا معلوم می شود که اگر «همه» با لزوم بسط و تکامل همه جانبه آگاهی سیاسی موافقت این موافقت فقط زبانی است. در همین جا معلوم می شود که مثلاً «رابوچیہ دلو» نه فقط وظیفه سازمان دادن به کار

افشاگری همه جانبه ی سیاسی (یا ابتکار سازمان این کار) را به عهده ی خود نگرفت بلکه شروع کرد «ایسکرا» را هم، که دست به کار اجرای این وظیفه شده است، به عقب بکشد. گوش کنید: «مبارزه ی سیاسی طبقه کارگر فقط» (همان فقط است که درست نیست) «مترقی ترین شکل وسیع و حقیقی مبارزه ی اقتصادی است» (برنامه «رابوچیه دلو»، «ر.د.» شماره ۱ ص ۳). «اکنون در برابر سوسیال دموکرات ها این وظیفه قرار دارد که چگونه باید حتی الامکان به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه ی سیاسی دهند» (مارتینف در شماره ۱۰ ص ۴۲). «مبارزه ی اقتصادی وسیله ای است برای جلب توده به مبارزه ی فعالانه ی سیاسی از همه وسیع تر قابل استفاده است» (قطعنامه ی کنگره ی اتحادیه^۳ و «اصلاحات»: «دو کنگره» ص ۱۱ و ۱۷). چنان که خواننده ملاحظه می نماید تمام این ترها از بدو پیدایش این مجله تا آخرین «دستورهای هیئت تحریریه» در «رابوچیه دلو» نفوذ داشته و از قرار معلوم همه ی آن ها هم نسبت به تبلیغات سیاسی و مبارزه یک نظریه معین را ابراز می دارند. حال ببانید و از نقطه ی نظر عقیده ای که در نزد همه اکونومیست ها حکمفرما است و حاکی از این است که تبلیغات سیاسی باید از تبلیغات اقتصادی پیروی نماید. این نظریه را از نزدیک مورد توجه قرار دهید. آیا این درست است که مبارزه ی اقتصادی برای جلب توده به مبارزه ی سیاسی عموماً* «وسیله ای

* - این که ما می گوئیم «عموماً» به علت آن است که در «رابوچیه دلو» صحبت به ویژه بر سر پرنسبب های عمومی و وظائف عمومی تمام حزب است. بی شبهه در عمل چنان مواردی پیش می آید که سیاست حقیقتاً هم باید از اقتصاد پیروی کند- ولی گنجاندن این موضوع در قطع نامه ای که برای سراسر روسیه تهیه می شود کاری است که فقط از عهده ی اکونومیست ها ساخته است. این گونه موارد هم پیش می آید که «از همان ابتدا» تبلیغات سیاسی را می توان «فقط در زمینه اقتصادی» انجام داد- اما با وجود این فکر «رابوچیه دلو» بالاخره به این جا رسیده است که این موضوع «هیچ لزومی ندارد» («دو کنگره» ص ۱۱). در فصل بعد ما نشان خواهیم داد که تاکتیک «سیاسیون» و انقلابیون نه فقط نسبت به وظایف تردیونونی

است که از همه وسیع تر قابل استفاده می باشد؟ خیر، به هیچ وجه درست نیست. همه و هرگونه نمودار ستم پلیسی و بیدانگری های استبداد از جمله وسائلی است که «وسعت استفاده» اش برای این گونه «جلب» توده به هیچ وجه دست کمی از نمودارهای مبارزه ی اقتصادی ندارد. رؤسای زمستوها^{۳۲} و تنبیه بدنی دهقانان، رشوه خواری مأمورین و طرز رفتار پلیس نسبت به «مردم عوام» شهری، مبارزه علیه گرسنگان و تحریکات علیه مساعی توده برای کسب دانش و معلومات، دریافت اجباری باج و خراج و تعقیب فرق مذهبی، تمرین های خشن در سربازخانه ها و رفتار سرباز مآبانه نسبت به دانشجویان و روشن فکران لیبرال- چرا همه این ها و هزاران نمودار ستم از این قبیل، که رابطه ی بلاواسطه با مبارزه ی «اقتصادی» ندارد، وسیله و موجبی است که عموماً «وسعت استفاده» اش برای تبلیغات سیاسی و برای جلب توده به مبارزه ی سیاسی کمتر است؟ اتفاقاً برعکس است: از کلیه مواردی که کارگر در زندگانی خود از بی حقوقی، خودسری و تعدی (نسبت به خود یا نزدیکانش) زجر می کشد،- مواردی که به خصوص مربوط به تعدیات پلیسی در مبارزه حرفه ای است بدون شک قسمت کوچکی را تشکیل می دهد. پس چرا باید میدان تبلیغات سیاسی را از پیش محدود کنیم و تنها یکی از وسائل را دارای «وسعت استفاده بیشتر» بدانیم و حال آن که برای یک نفر سوسیال دموکرات در ردیف آن باید وسائل دیگری هم قرار گیرند که «وسعت استفاده» آن ها به طور کلی کمتر نیست؟

در ازمنه بسیار بسیار پیشین (یک سال پیش از این!...) «رابوچیہ دلو» نوشته بود: نزدیک ترین «خواست های سیاسی پس از یک یا حداکثر چند اعتصاب»، «همین که حکومت- پلیس و ژاندارمری را به کار انداخت»، «در دسترس توده قرار می گیرند» (شماره ۷ ص ۱۵، ماه اوت سال ۱۹۰۰). این تئوری اپورتونیستی

سوسیال دموکراسی بی اعتنا نیست بلکه برعکس تنها همین تاکتیک است که اجرای وظایف مذکور را به طرز پیگیری تأمین می سازد.

مراحل، اکنون دیگر از طرف اتحادیه رد شده است و اتحادیه نسبت به ما گذشت می کند و می گوید: «هیچ لزومی ندارد که از همان اول فقط در زمینه اقتصادی اقدام به تبلیغات سیاسی شود» («دو کنگره» ص ۱۱). «مورخ آینده ی سوسیال دموکراسی روس از همین یک نفی که «اتحادیه» در مورد قسمتی از گمراهی های سابق خود کرده است بهتر از هرگونه قضاوت طولانی خواهد دانست که تا چه درجه اکونومیست های ما سوسیالیزم را تنزل می داده اند! ولی اتحادیه باید چقدر ساده لوح باشد که تصور کند ممکن است ما را به ازاء این نفی یک شکل محدودیت دایره ی سیاست به موافقت با شکل دیگر محدودیت بر انگیزد! آیا منطقی تر نبود اگر اتحادیه در این مورد نیز می گفت که مبارزه ی اقتصادی را باید هر قدر ممکن است وسیع تر عملی کرد و باید همیشه از آن برای تبلیغات سیاسی استفاده نمود، و «هیچ لزومی ندارد» که مبارزه ی اقتصادی را وسیله ای محسوب کرد که وسعت استفاده اش برای جلب توده به مبارزه ی فعالانه سیاسی از همه بیشتر است؟

اتحادیه به این نکته که عبارت «وسیله دارای وسعت استفاده ی بیشتر» را جایگزین عبارت «وسیله بهتر» مندرجه در قطع نامه ی مربوط به کنگره ی چهارم اتحادیه کارگران یهود (بوند) کرده است، اهمیت می دهد. راستی برای ما دشوار است بگوئیم که کدام یک از قطع نامه ها بهتر است: به عقیده ما هر دو بدترند. هم قطع نامه ی اتحادیه و هم قطع نامه ی بوند. در این جا (شاید هم تا اندازه ای بدون فکر و تحت تأثیر شعار) به تعبیر اکونومیستی یا تردیونئونی سیاست منحرف می شوند. از این که این عمل به وسیله ی کلمه ی «بهتر» و یا به وسیله ی عبارت «دارای وسعت استفاده بیشتر» انجام شود به هیچ وجه ماهیت امر تغییر نمی کند. اگر اتحادیه می گفت که: «تبلیغات سیاسی در زمینه ی اقتصادی» وسیله ای است که از همه ی وسائل دیگر به طور وسیع تری مورد استفاده می باشد (نه این که «قابل استفاده است») آن گاه، درباره ی یک دوره ی معینی از تکامل نهضت سوسیال دموکراتیک ما، حق به جانب وی می بود. مخصوصاً درباره ی اکونومیست ها و درباره ی

بسیاری از پراتسین های سال های ۱۸۹۸-۱۹۰۱ (اگر نسبت به اکثریت آن ها نباشد) حق به جانب وی می بود زیرا که این اکونومیست های پراتسین حقیقتاً هم تبلیغات سیاسی را (به میزانی که به طور کلی آن را به کار می بردند!) تقریباً فقط و فقط در زمینه ی اقتصادی عملی می نمودند. جنبین تبلیغات سیاسی را، چنان که ما دیدیم، هم «رابوچایا میسل» و هم «گروه خود آزادی» هر دو پذیرفته و حتی توصیه هم می نمودند! «رابوچیه دلو» می بایستی این قضیه را جدا تقبیح می کرد که کار مفید تبلیغات اقتصادی با عمل مضر محدود نمودن مبارزه ی سیاسی همراه بود ولی او به جای این کار وسیله ای را که از همه وسیع تر (از طرف اکونومیست ها) مورد استفاده است وسیله ای اعلام می نماید که از همه وسیع تر قابل استفاده است! شگفت آور نیست که موقعی که ما این اشخاص را اکونومیست می نامیم برای آن ها چاره ای غیر از این نمی ماند که به ما بدترین دشنام ها را از قبیل «حقه باز»، «اخلال گر»، «ایلچی پاپ» و «مفتری»* بدهند و پیش این و آن آه و زاری کنند که آن ها را سخت مورد رنجش و آزار قرار داده ایم و با لحنی شبیه به سوگند بگویند که: «اکنون دیگر حتی یک سازمان سوسیال دموکراتیک هم به گناه اکونومیزم آلوده نیست»**. داد از دست این مفتریان و سیاستمداران پلید! نکند که آن ها تمام این قضایای اکونومیزم را عمداً در آورده باشند تا، بر اثر خوی مردم آزاری که دارند، به مردم، آزارهای سخت برسانند؟

آیا معنی واقعی و مشخص این سخنان شخص مارتینف که به عنوان وظیفه ی سوسیال دموکراسی می گوید: «باید به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه ی سیاسی داد» چیست؟ مبارزه اقتصادی مبارزه ی دسته جمعی کارگران علیه کارفرمایان برای فروش نیروی کارگری با شرایط سودمند و بهبود شرایط کار و زندگی کارگران است.

* - اصل عبارات رساله ی «دو کنگره» است: ص ۲۸ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲

** - «دو کنگره» ص ۳۲.

این مبارزه ناچار مبارزه نی حرفه ای است زیرا که شرایط کار در حرفه های گوناگون به غایت مختلف می باشد و بنابر این مبارزه برای بهبود این شرایط هم نمی تواند برحسب حرفه های مختلف انجام نگردد (در باختن از طرف اتحادیه های کارگری و در روسیه از طرف اتحادیه های موقتی حرفه ای و به وسیله ی اوراق و مانند آن). پس «به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه ی سیاسی دادن» کوششی است برای انجام همان خواست های حرفه ای و بهبود شرایط کار به وسیله ی «اقدامات قانون گذاری و اداری» (این را مارتینف در صفحه بعدی یعنی ص ۳۴ مقاله ی خود بیان می نماید). همین کار را تمام اتحادیه های کارگری هم می کنند و همیشه می کردند. نظری به کتاب زوجین وب^{۳۳} که از جمله دانشمندان عمده (و اپورتونیست های «عمده») می باشند بیاندازید، آن وقت خواهید دید که اتحادیه های کارگران انگلیس مدت هاست به موضوع «جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه ی اقتصادی» پی برده و آن را عملی نموده اند، مدت هاست برای آزادی اعتصابات، برای رفع همه و هرگونه موانع حقوقی از سر راه نهضت کنوپراتیوی و حرفه ای، برای صدور قوانین دامن به حمایت زنان و اطفال و برای بهبود شرایط کار به وسیله وضع قوانین بهداشتی و فابریکی و غیره مبارزه می کنند.

بدین طریق در زیر جمله ی پرطمطراق: «جنبه ی سیاسی دادن به همان مبارزه ی اقتصادی» که «به انتها درجه» پر معنی و انقلابی به گوش می رسد در حقیقت یک کوشش سنتی برای تنزل سیاست سوسیال دموکراتیک به پایه سیاست تردیونئیونیستی نهفته است! تحت عنوان اصلاح جنبه ی یک طرفی «ایسکرا» که گویا «انقلابی کردن یک شریعت جامد را بالاتر از انقلابی کردن زندگی»^{*} قرار می دهد، مبارزه

* - «رابوچیہ دلو» شماره ۱۰ ص ۶۰. این همان شق مارتینفی است که می خواهد تز «هر

قدم جنبش عملی از یک دوجین برنامه مهم تر» را چنان چه قبلاً توصیف نمودیم با حالت پر هرج و مرج کنونی جنبش ما وفق دهد. در واقع این همان ترجمه ی روسی عبارت کذائی برنشتین است که می گوید: «جنبش همه چیز است و هدف نهائی هیچ چیز».

برای اصلاحات اقتصادی را به مثابه ی یک چیز نوظهور به ما عرضه می دارند. در حقیقت امر در جمله ی: «به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه ی سیاسی دادن» غیراز مبارزه برای اصلاحات اقتصادی هیچ چیز دیگری نیست. خود مارتینف هم اگر به معنی سخنان خودش به خوبی پی می برد می توانست به این نتیجه صاف و ساده برسد. او سنگین ترین حربه های خود را علیه «ایسکرا» به کار برده چنین می گوید: «حزب ما می توانست و می بایستی انجام اقدامات قانون گذاری و اداری را بر ضد استثمار اقتصادی، بیکاری، گرسنگی غیره به طور مشخص از دولت خواستار شود» (ص ۴۲-۴۳ در شماره ۱۰ «رابوچیه دلو»). مگر اقداماتی را به طور مشخص خواستن معنایش خواستار اصلاحات اجتماعی بودن نیست؟ و اما بار دیگر از خوانندگان بی غرض می پرسیم: هنگامی که رابوچیه دلونی ها (از استعمال این کلمه متداول ثقیل مرا عفو کنید!) به عنوان اختلاف خود با «ایسکرا» تزلزوم مبارزه برای اصلاحات اقتصادی را به میان می کشند در این صورت آیا این افترا خواهد بود اگر ما آن ها را برنشتینی های مخفی بنامیم؟

سوسیال دموکراسی انقلابی مبارزه برای اصلاحات را همیشه در فعالیت خود منظور نموده و می نماید. ولی از این تبلیغات «اقتصادی» برای آن استفاده می کند که نه فقط دولت را وادار به اقدامات گوناگون نماید بلکه هم چنین (و پیش از هر چیز برای این که این حکومت را وادار کند که دیگر حکومت مطلقه نباشد. از این گذشته سوسیال دموکراسی خود را موظف می داند این خواست را تنها در زمینه ی مبارزه ی اقتصادی در مقابل دولت قرار نداده بلکه به طور کلی در کلیه ی مظاهر اجتماعی و سیاسی در مقابل دولت قرار دهد. مختصر کلام این که سوسیال دموکراسی انقلابی مبارزه برای اصلاحات را مانند جزئی در مقابل کل، تابع مبارزه ی انقلابی در راه آزادی و سوسیالیزم می نماید. اما مارتینف تئوری مراحل را به شکل دیگری احیاء می نماید و کوشش می کند به اصطلاح راه حتماً اقتصادی تکامل مبارزه ی سیاسی را تحمیل نماید. او که در موقع رونق انقلاب به اصطلاح «وظیفه ی»

مخصوصی را برای مبارزه در راه اصلاحات پیشنهاد می نماید، با این عمل خود حزب را به عقب می کشد و خود آلت دست اپورتونیزم «اکنونیستی» و لیبرال هر دو می گردد.

و اما بعد، مارتینف پس از این که مبارزه برای اصلاحات را خجولانه در زیر تز پرطمطراق: «به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه ی سیاسی دادن» پنهان می نماید، تنها اصلاحات صرفاً اقتصادی (و حتی اصلاحاتی صرفاً فابریکی) را هم چون چیز خاص به میان می کشد. چرا او این کار را کرده است ما نمی دانیم. شاید از روی غفلت باشد؟ لیکن هرگاه او فقط اصلاحات «فابریکی» را در نظر نمی داشت، آن وقت تمام تز وی که همین حالا در بالا قید شد هرگونه معنایی را از دست می داد. یا شاید به این دلیل بوده است که مارتینف فقط در رشته اقتصادی «گذشت هائی» را از طرف دولت ممکن و محتمل می داند*؟ اگر چنین باشد این گمراهی غریبی است: گذشت در رشته ی قوانین مربوط به تازیانه، شناسنامه، بازخريد، فرقه های مذهبی، سانسور و غیره و غیره نیز ممکن است و به عمل هم می آید. بدیهی است که گذشت های «اقتصادی» (با گذشت های دروغین) برای دولت از همه چیز ارزان تر تمام می شود و از همه با صرفه تر است، زیرا دولت بدین وسیله امیدوار است که اعتماد توده های کارگر را نسبت به خویش جلب نماید. و به همین دلیل است که ما سوسیال دموکرات ها به هیچ وجه و مطلقاً به هیچ وسیله ای نیاید چنین عقایدی (با سوءتفاهمی) را به خود راه دهیم که گویا اصلاحات اقتصادی برای ما گران بهتر است و گویا ما به خصوص این اصلاحات را مهم می دانیم و غیره. مارتینف درباره ی آن اقدامات قانون گذاری و اداری که در بالا به طور مشخص خواستار آن شده بود می گوید: «این گونه خواست ها بانگ توخالی خواهد بود زیرا که وعده ی نتایج

* - صفحه ی ۴۳: «البته هرگاه ما به کارگران توصیه می کنیم که خواست های معین اقتصادی به حکومت عرضه نمایند بدان علت است که حکومت مطلقه از روی احتیاج حاضر است در رشته ی اقتصادی بعضی گذشت ها بکند».

معین محسوسی را می دهد و ممکن است از طرف توده ی کارگر جداً پشتیبانی شود... نه خیر، ما اکونومیست نیستیم! ما فقط مانند حضرات برنشتین ها، پروگپویج ها، استرووه ها ار. ام ها و **tutti quanti*** در مقابل «محسوس بودن» نتایج مشخص، برده وار جبهه به زمین می سانیم! ما فقط (به اتفاق نرسیس توپوریلف) به مردم می فهمانیم که هر چیزی که «نتایج محسوسی را وعده نمی دهد» «بانگ توخالی» است! ما فقط طوری سخن می گوئیم که گویا توده ی کارگر استعداد آن را ندارد (و علی رغم کسانی که کوتاه بینی خود را به گردن وی می اندازند استعداد خود را ثابت نکرده است) که فعالانه از هرگونه اعتراضی علیه حکومت مطلقه حتی در صورتی که مطلقاً وعده ی هیچ گونه نتایج محسوس را هم به وی ندهد پشتیبانی نماید!

همان مثال هائی را که خود مارتینف درباره ی «اقدامات» علیه بی کاری و گرسنگی آورده است در نظر بگیرید. در آن هنگامی که «رابوچیه دلو» بنابر وعده ای که می داد به طرح و تهیه «خواست های مشخصی (به شکل لوایح قانونی؟) در مورد اقدامات قانون گذاری و اداری» یعنی اقداماتی که «وعده نتایج محسوس را می دهند»- مشغول بود، «ایسکرا» که «همواره انقلابی کردن یک شریعت جامد را از انقلابی کردن زندگی بالاتر» قرار می دهد کوشش می نمود رابطه ناگسستی بیکاری را با تمام رژیم سرمایه داری توضیح دهد، اخطار می کرد که «گرسنگی دارد می آید»، «مبارزه علیه قحطی زدگان» به توسط پلیس و «مقررات موقتی کار شاقه»، نفرت انگیز را فاش می ساخت و مجله «زاریا» قسمتی از جزوه «تفسیر اوضاع داخلی» را، که به گرسنگی اختصاص داده شده است، در نسخه ی جداگانه ای به عنوان یک جزوه تبلیغاتی منتشر می نمود. ولی، پروردگارا، چقدر این ارتدکس های تنگ نگر اصلاح ناپذیر و این دگماتیک هائی که گوششان به فرمان

* - و امثالهم! مترجم

«ندای زندگی» بدهکار نیست، در این مورد «یک سوگرا» بوده اند! تصورش را هم نمی‌توانید بکنید، در هیچ یک از مقالات آن‌ها - و اوایل! - حتی یک و مطلقاً یک «خواست مشخص» هم وجود نداشت که «وعده نتایج محسوس بدهد!» ای دگماتیک‌های بدبخت! چه خوب بود اینان برای تعلیم نزد کریچفسکی و مارتینف فرستاده می‌شدند تا متقاعد گردند که تاکتیک عبارت است از پروسه‌ی رشد یعنی پدیده است رشدکننده و الخ و به این جهت باید به همان مبارزه‌ی اقتصادی جنبه‌ی سیاسی داد!

«مبارزه‌ی اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت» (مبارزه‌ی اقتصادی علیه حکومت!!) غیر از اهمیت بلاواسطه‌ی انقلابی خود، اهمیت دیگری که دارد آن است که فکر کارگران را پی در پی به مسأله‌ی بی‌حقوقی سیاسی خودشان سوق می‌دهد» (مارتینف ص ۴۴). ما این شاهد مثال را به این جهت نیاوردیم - که برای دفعه صدم و هزارم گفته‌های بالا را تکرار کنیم بلکه برای آن که در قبال این فرمول جدید و بسیار عالی مارتینف از وی به ویژه تشکر نماییم: «مبارزه‌ی اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت». چه شاهکاری! این جا چه استعداد غیرقابل تقلیدی به کار برده شده و با چه طرز استادانه‌ی تمام اختلافات مربوط به مسائل جزئی و فرق خرده اختلاف‌های موجوده در بین اکونومیست‌ها برطرف شده و بدین طریق در یک عبارت کوتاه و روشن تمام کنه اکونومیزم بیان شده است، اکونومیسمی که کار را از دعوت کارگران به «مبارزه‌ی سیاسی که آن‌ها در راه منافع عمومی کرده و بهبود حال تمام کارگران را در نظر دارند»* شروع کرده، تا تئوری مراحل ادامه می‌دهد و با قطع نامه کنگره حاکی از «وسیله‌دارای وسعت استفاده بیشتر» و غیره خاتمه می‌دهد! «مبارزه‌ی اقتصادی علیه حکومت» همان سیاست تردیونونی است که هنوز از سیاست سوسیال دموکراسی بسیار و بسیار فاصله دارد.

* - «رابوچایا میسل»، «ضمیمه جداگانه»، ص ۱۴.

ب) داستان این که چگونه مارتینف افکار پلخاتف را بسط و کامل

می دهد

روزی رفیقی متذکر شد که: «اخیراً چقدر لومونسف های سوسیال دموکرات در بین ما زیاد شده اند!» منظور وی از این حرف تمایل حیرت انگیزی بود که بسیاری از اشخاص متمایل به اکونومیزم نشان می دهند برای این که حتماً «با عقل خود» به حقایق بزرگی (مثلاً از این قبیل که مبارزه ی اقتصادی کارگران را وادار می کند که به مسأله ی «بی حقوقی خویش پی برند) برسند و با بی اعتنائی بزرگوارانه ی یک خود روی نابغه تمام آن چیزی را که تکامل پیشین فکر انقلابی و جنبش انقلابی عرضه داشته است نادیده بگیرند. لومونسف- مارتینف در شمار همین خود روهای نابغه است. اگر نظری به مقاله «مسائل میرم» وی بیافکنید خواهید دید که چگونه او «با عقل خود، به آن چیزی نزدیک می شود که مدت ها پیش اکسلرد گفته است (در این باره لومونسف ما بدیهی است که سکوت کامل اختیار می کند) و چگونه وی مثلاً تازه شروع به فهمیدن این موضوع می کند که ما نمی توانیم نسبت به مخالفت این یا آن قشر بورژوازی بی اعتنا باشیم. (رابوچیه دلو» شماره ۹ ص ۶۱، ۶۲، ۷۱- این را با «پاسخ» هینت تحریریه «ر. د.» به اکسلرد ص ۲۲، ۲۳، ۲۴، مقایسه کنید) و غیره و غیره. اما- افسوس! فقط «نزدیک می شود» و فقط «شروع می کند» و بس، زیرا که او با تمام این احوال هنوز به قدری از افکار اکسلرد دور است که از «مبارزه ی اقتصادی بر ضد کارفرمایان و حکومت» سخن می راند. سه سال تمام (۱۸۹۸- ۱۹۰۱) «رابوچیه دلو» با تمام قوا تقلا می کرد به افکار اکسلرد پی ببرد و معهذاً به آن پی نبرد! شاید این هم ناشی از آن است که سوسیال دموکراسی «نظیر بشر» همیشه فقط وظایف عملی شدنی را در مقابل خود قرار می دهد؟

ولی صف ممیزی ی لومونسف ها نه فقط این است که خیلی چیزها را نمی دانند (این هنوز آن قدرها مصیبت بزرگی نیست!) بلکه نیز آن است که جهل خویش را درک

نمی‌کنند این دیگر مصیبت واقعی است و همین مصیبت است که آن‌ها را وادار می‌کند، بلامقدمه دست به «بسط و تکامل» افکار پلخائف بزنند.

لومونسف- مارتینف چنین حکایت می‌کند- «از موقعی که پلخائف کتاب نامبرده (راجع به وظایف سوسیالیست‌ها در مبارزه با قحطی در روسیه) را نوشته است یک عمر می‌گذرد. سوسیال دموکرات‌ها، که طی ده سال مبارزه ی اقتصادی طبقه ی کارگر را رهبری می‌کردند... هنوز فرصت آن‌را نکرده اند که تاکتیک حزبی را از لحاظ تئوری وسیعاً مستدل سازند. اکنون این مسأله نضج یافته و هر آینه ما خواسته باشیم تاکتیک مذکور را بر پایه ی استدلال تنوریک مبتنی سازیم، بدون شک باید آن اصول تاکتیکی را که زمانی پلخائف در کار تکامل آن بود به طور قابل ملاحظه ای بسط و تکامل دهیم... ما می‌بایستی اکنون تفاوت بین ترویج (پریاگانند) و تبلیغ (آزیتاسیون) را، غیر از آن چه که پلخائف گفته، معین نماییم» (مارتینف، قبل از این موضوع گفته ی پلخائف را نقل کرد: مروج (پریاگاندیسست)- ایده های متعدد را به یک یا چند شخص می‌رساند اما مبلغ فقط یک یا فقط چند ایده می‌دهد.

ولی در عوض آن‌ها را به توده ای از اشخاص می‌رساند».) «مفهومی که کلمه ی ترویج برای ما دارد عبارت از توضیح انقلابی تمام رژیم کنونی و یا برخی از مظاهر آن است اعم از این که این عمل به شکلی صورت گیرد که در دسترس فکر آحاد افراد قرار گیرد یا در دسترس توده ی وسیع. مفهوم کلمه ی تبلیغ به معنای اخص آن (sic!) برای ما دعوت توده به عملیات معین و مشخص و مساعدت به این است که پرولتاریا در حیات اجتماعی دخالت مستقیم انقلابی داشته باشد». ما به سوسیال دموکراسی روس- و هم چنین به سوسیال دموکراسی بین‌المللی- به مناسبت اصطلاح دقیق تر و عمیق تر جدید مارتینف شاد باش می‌گوییم. تا کنون ما (با پلخائف و تمام رهبران نهضت کارگری بین‌المللی) خیال می‌کردیم که مروج اگر مثلاً همان مسأله ی بیکاری را بردارد باید طبیعت سرمایه داری بحران‌ها را توضیح دهد و علت ناگزیر بودن آن‌ها را در اجتماع کنونی نشان دهد، لزوم تبدیل جامعه را به جامعه ی

سوسیالیستی شرح دهد و غیره. خلاصه کلام او باید «ایده های متعددی» بدهد، به قدری متعدد که تمام این ایده ها را به طور یک جا تنها اشخاص (نسبتاً) کمی فرا خواهند گرفت. اما مبلغ وقتی در همان موضوع صحبت می کند، برجسته ترین مثالی را می گیرد که همه ی مستمعین کاملاً به خوبی از آن آگاهند. مثلاً از گرسنگی مردن خانواده ی کارگر بیکار، روزافزون شدن فقر و فاقه و امثال آن را- و تمام مساعی خود را متوجه آن می سازد که با استفاده از این واقعیتی که بر همه و بر هر کس معلوم است که یک ایده یعنی ایده مهمل بودن وجود تضاد بین رشد ثروت و رشد فقر را به ذهن توده خطور دهد و می کوشد که حس ناخشنودی و تنفر از این بیدادگری دهشتناک را در توده برانگیزد ولی توضیح کامل علل این تضاد را به مروج واگذار می کند. از این رو عمل عمده ی مروج- نشریات و عمل عمده مبلغ- سخنان شفاهی است. صفاتی که مروج باید داشته باشد غیر از صفات مبلغ است. مثلاً کائوتسکی و لافارگ را ما مروج ولی ببل و گد را مبلغ می نامیم. ولی رشته سوم یا وظیفه ی سومی را برای فعالیت عملی معین کردن و «دعوت توده- به عملیات معین و مشخص» را به این وظیفه منسوب ساختن کاری بسیار بی معنی است زیرا «دعوت» که یک عمل منفردیست یا مکمل طبیعی و ناگزیر مبحث تنوریک و رساله ی تبلیغاتی و نطق تبلیغاتی است و یا این که وظیفه ی صرفاً اجرایی را تشکیل می دهد. در حقیقت هم مثلاً مبارزه کنونی سوسیال دموکرات های آلمان را علیه گمرگ غله بگیرید. تنوریسین ها تحقیقات خود را درباره ی سیاست گمرگی به رشته ی تحریر در آورده و مثلاً مردم را به مبارزه برای قراردادهای بازرگانی و برای آزادی تجارت «دعوت می کنند»: مروج همین کار را در مجلات و مبلغ در نطق های همگانی انجام می دهد. «عملیات مشخص» توده ها در این مورد عبارت است از امضاء کردن تقاضانامه ها به عنوان رایشتاک به منظور بالا بردن گمرگ غله. دعوت مردم به این فعالیت ها به طور غیرمستقیم کار تنوریسین ها، مروجین و مبلغین و به طور مستقیم کار کارگرانی است که اوراق را برای امضاء به فابریک ها و منازل خصوصی

می برند. ولی از «اصطلاح مارتینفی» بر می آید که کائوتسکی و بیل- هر دو مروج هستند و برندگان اوراق برای امضاء- مبلغ، آیا این طور نیست؟

مثال آلمانی ها کلمه ی Verballhornung آلمانی را به خاطر آورد که ترجمه ی تحت الفظی آن به روسی بالهورنی کردن است. ایوان بالهورن یکی از ناشرین لایبزیکی سده ی شانزدهم بود که کتاب الفبائی منتشر کرد و بنا به عادت آن روزه تصویر خروسی را هم روی آن جا داد. اما به جای شکل معمولی خروس که پاهایش سیخ دارد شکل خروسی را تصویر کرده بود که پاهایش سیخ نداشت و یک جفت تخم مرغ هم پهلویش بود. روی جلد کتاب الفبا هم نوشته بود: «چاپ تصحیح شده ی ایوان بالهورن». این است که از آن وقت آلمانی ها این گونه «تصحیح» را، که در واقع بدتر کردن می باشد، Verballhornung می نامند. وقتی انسان می بیند که چگونه مارتینف ها افکار پلخانف را «بسط و تکامل می دهند» بی اختیار به یاد بالهورن می افتد...

چرا لومونسف ما این ترهات را «اختراع کرد»؟ برای این که نشان دهد «ایسکرا» نیز «نظیر پلخانف در پانزده سال پیش، تنها به یک جانب کار توجه می نماید» (ص- ۳۹). «ایسکرا»، لاقل برای زمان حاضر وظائف ترویج را بر وظایف تبلیغ مقدم می داند (ص- ۵۲). هرگاه خواسته باشیم این قاعده ی اخیر را از زبان مارتینف به زبان بشر ترجمه کنیم (چون که بشر هنوز فرصت نکرده است اصطلاح تازه کشف شده را بپذیرد) آن وقت چنین خواهد شد: «ایسکرا» وظایف ترویج سیاسی و تبلیغ سیاسی را بر این وظیفه که حاکی از: طرح «خواست های مشخصی در مقابل حکومت برای انجام اقدامات قانون گذاری و اداری یعنی اقداماتی است» که «نتایج محسوسی را وعده می دهد» (یا اگر اجازه داشته باشیم لاقل یک دفعه ی دیگر باز اصطلاح کهنه بشر قدیمی را، که هنوز به درجه مارتینف نرسیده است، استعمال نمایم- بر وظیفه ی حاکی از طرح خواست های رفرم های اجتماعی) مقدم می شمارد. ما به خواننده پیشنهاد می کنیم قطعه ی زیرین را با این تز مقایسه کند:

«در این برنامه‌ها» (برنامه‌های سوسیال دموکرات‌های انقلابی) چیزی که ما را به حیرت می‌افکند این است که آن‌ها مزایای فعالیت کارگران را در پارلمان (که در کشور ما وجود ندارد) پیوسته در درجه‌ی نخست قرار می‌دهند و (به واسطه‌ی نهیلیزم انقلابی‌شان) به اهمیت شرکت کارگران در جلسات قانون‌گذاری کارخانه‌داران که در کشور ما وجود داشته و به امور فابریک‌ها اختصاص دارند ... و یا حتی به شرکت کارگران در انجمن‌های شهری با بی‌اعتنایی کامل می‌نگرند...»

نویسنده این قطعه همان فکری را که لومونسف-مارتینف با عقل خود به آن رسیده است قدری بی‌پرده‌تر، روشن‌تر و آشکارتر بیان می‌کند. این نویسنده-ر. م. است که نامش در «ضمیمه‌ی جداگانه‌ی «رابوچایا میسل» (ص- ۱۵) دیده می‌شود.

ج) افشاگری‌های سیاسی و «پرورش روح فعالیت انقلابی»

مارتینف که علیه «ایسکرا» «تنوری» خود را حاکی از «بالا بردن فعالیت توده‌ی کارگر» پیش کشیده است در واقع نشان داده است که تمایلش کاستن این فعالیت است زیرا اعلام داشت که وسیله‌ی ارجح و به خصوص مهم و «از همه وسیع‌تر قابل استفاده» برای بیداری و نیز میدان عمل این فعالیت همان مبارزه اقتصادی است که تمام اکونومیست‌ها در برابر آن سر تعظیم فرود می‌آوردند. این گمراهی به همین علت هم شایان توجه است که هرگز تنها به مارتینف اختصاص ندارد. در حقیقت امر «بالا بردن فعالیت توده‌ی کارگر» فقط در صورتی میسر خواهد بود که ما به «تبلیغات سیاسی در زمینه‌ی اقتصادی» اکتفا نکنیم. و اما یکی از شرایط اساسی توسعه‌ی ضروری تبلیغات سیاسی تهیه‌ی زمینه‌ی افشاگری‌های همه‌جانبه‌ی سیاسی است. معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده‌ها را با هیچ چیز نمی‌توان تربیت نمود مگر به وسیله‌ی همین افشاگری‌ها. بنابراین این چنین فعالیتی یکی از مهم‌ترین وظایف

تمام سوسیال دموکراسی بین المللی است چون که حتی آزادی سیاسی نیز ذره ای لزوم این افشاگری ها را برطرف نساخته بلکه فقط قدری جهت آن را تغییر می دهد. مثلاً در سایه ی همان انرژی خستگی ناپذیر و مبارزه در راه افشاگری های سیاسی است که حزب آلمان به مواضع خویش استحکام خاصی داده و نفوذ خود را توسعه می بخشد. اگر کارگران طوری تربیت نشده باشند که به همه و هرگونه موارد خودسری و ظلم، اعمال زور و سوء استفاده، اعم از این که این موارد مربوط به هر طبقه ای باشد جواب بدهند. و آن هم جوابی فقط از نظر گاه سوسیال دموکراسی نه غیر آن- در این صورت معرفت طبقه ی کارگر نمی تواند معرفت حقیقتاً سیاسی باشد. هر گاه کارگران در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و آن هم حتماً روزمره (یعنی دارای جنبه ی فعلی) یاد نگیرند هر یک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی و سیاسی شان مورد مشاهده قرار دهند؛ هرگاه آن ها یاد نگیرند تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملاً در تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی به کار برند- در این صورت معرفت توده های کارگر نمی تواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد. کسی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد به خود وی معطوف می دارد- سوسیال دموکرات نیست، زیرا طبقه کارگر برای این که خود را بشناسد باید بر مناسبات متقابل کلیه ی طبقات جامعه ی معاصر وقوف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد- وقوف و تصویری که تنها دارای جنبه ی تنوریک نباشد... یا به عبارت صحیح تر: بنای آن بیشتر بر تجربیات حیات سیاسی باشد تا بر تنوری. و همین جهت موعظه ی سرائی اکونومیست های ما حاکی از این که مبارزه ی اقتصادی وسیله ایست که از همه وسیع تر برای جلب توده ها به نهضت سیاسی قابل استفاده است از لحاظ اهمیت عملی خود بی نهایت زیان بخش و به منتها درجه ارتجاعی است. برای این که کارگر بتواند سوسیال دموکرات بشود باید طبیعت اقتصادی و سیمای اجتماعی و سیاسی مالک و کشیش، اعیان و دهقان، دانشجو و ولگرد را

روشن در نظر خود مجسم کند، جنبه های ضعف و قوت آن ها را بشناسد. بتواند به کنه آن جملات رایج و سفسطه های رنگارنگی، که هر طبقه و هر قشر با آن ها نیات خودپرستانه و «باطن» حقیقی خویش را می پوشاند، پی ببرد، تمیز دهد که کدام یک از مؤسسات و قوانین فلان یا بهمان منافع را منعکس می سازند و همانا چگونه منعکس می سازند. ولی این «تصور روشن» را از هیچ کتابی نمی شود به دست آورد: این را فقط مناظر زنده و افشای بدون فوت وقت آن چیزهایی می تواند به دست دهد که در لحظه کنونی در پیرامون ما روی می دهد و درباره ی آن همه و هرکس بنا به سلیقه ی خود صحبت و یا این که اقلأ نجوا می کند و در فلان و فلان واقعه، فلان و فلان پیکره و فلان و فلان حکم دادگاه و غیره و غیره متظاهر گشته است. این افشاگری های همه جانبه ی سیاسی شرط ضروری و اصلی پرورش روح فعالیت انقلابی توده می باشد.

چرا کارگر روس در مقابل رفتار وحشیانه ی پلیس نسبت به مردم، تعقیب فرق مذهبی، ضرب و شتم دهقانان، کثافت کاری های سانسور، شکنجه ی سربازان، تعقیب معصوم ترین ابتکارات فرهنگی و امثال این ها هنوز فعالیت انقلابی کم است؟ آیا به این علت نیست که «مبارزه ی اقتصادی» طبقه ی کارگر را به این کار «سوق نمی دهد» و «نتایج محسوس» کمی را به او «وعده می دهد» و «نتایج مثبت» آن کم است؟ خیر، تکرار می کنم که داشتن چنین عقیده ای، عیب خود را به گردن دیگران انداختن و کوته بینی (و ضمناً برنشتینیزم) خود را به دوش توده ی کارگر انداختن است. ما باید خود و عقب ماندن خود را از جنبش توده ها مقصر بدانیم که هنوز نتوانسته ایم وسایل افشای به حد کافی پر دامنه، روشن و سریع تمام این پلیدی ها را فراهم سازیم. اگر ما این کار را بکنیم (و باید این کار را بکنیم و می توانیم بکنیم).- آن وقت خام ترین کارگر هم خواهد فهمید و یا احساس خواهد کرد که دانشجو و پیرامون فرق مذهبی، موژیک و نویسنده از طرف همان نیروی سیاهی در معرض توهین و بیدادگری هستند که خود او را در هر قدم زندگانی اش این قدر مورد ظلم و

فشار قرار می دهد، و پس از این که این مطلب را احساس کرد به فکر این می افتد و خواه ناخواه به فکر این می افتد، که خود نیز بر ضد این جریان واکنشی به خرج دهد و آن گاه می تواند- امروز بر ضد سانسورچی ها هیاهو راه اندازد، فردا در جلو خانه ی فرمانداری که شورش دهقانان را خوابانده است تظاهر کند و پس فردا آن ژاندارم های در لباس روحانی را، که کار انگیزسیون مقدس را انجام می دهند، تأدیب نماید و غیره، ما هنوز برای این که مدارک افشاکننده ی همه جانبه و تازه ای را در بین کارگران پریریم خیلی کم یا تقریباً هیچ کار نکرده ایم. بسیاری از ماها حتی هنوز این وظیفه ی خود را هم نمی دانند و به طور خود به خودی دنبال «مبارزه عادی روزمره» محیط محدود زندگی فابریک را گرفته اند. با چنین اوضاع و احوالی گفتن این که: «ایسکرا» می خواهد از اهمیت سیر پیشرو مبارزه ی عادی روزمره در مقابل ترویج ایده های درخشان و مکمل بکاهد» (مارتینف ص- ۶۱) به منزله ی عقب کشیدن حزب و به منزله ی دفاع و تحلیل از عدم آمادگی و عقب ماندگی ما است.

اما در باب دعوت توده ها به فعالیت، باید گفت که هر آینه تبلیغات جدی سیاسی و افشاگری های روشن و جاندار عملی شود، آن وقت این امر خود به خود صورت خواهد گرفت. مچ یک نفر مجرم را در حال ارتکاب جرم گرفتن و رسوا کردن وی در همان ساعت در ملاء عام- این به خودی خود از هرگونه «دعوتی» اثرش بهتر است، اثر این امر غالباً چنان است که بعدها حتی نمی شود معلوم کرد که در حقیقت چه کسی توده را «دعوت کرده» و فلان و یا بهمان نقشه ی نمایش و غیره را پیش کشیده است. دعوت را- نه به طور کلی بلکه به مفهوم مشخص کلمه- فقط می توان در محل عمل کرد، فقط کسی می تواند دعوت نماید که خودش هم اکنون در حال حرکت است. و اما کار ما یعنی کار نگارندگان سوسیال دموکرات این است که افشاگری های سیاسی و تبلیغات سیاسی را عمیق تر، پردامنه تر و قوی تر بکنیم.

اینک به جاست چند کلمه ای هم درباره «دعوت ها» صحبت کنیم. یگانه ارگانی که پیش از حوادث بهار کارگران را دعوت کرد که در مسأله ای چون فرا خواندن دانشجویان به ارتش، که مطلقاً وعده ی هیچ گونه نتایج محسوسی نمی دهد، فعالانه مداخله نمایند. «ایسکرا» بود. بلافاصله بعد از انتشار امریه ی مورخه ی ۱۱ ژانویه، داور به «فرا خواندن ۱۸۳ نفر دانشجویان به ارتش» «ایسکرا» مقاله ای در این خصوص درج نمود (شماره ی ۲ ماه فوریه)* و پیش از آغاز هرگونه نمایشی آشکارا دعوت می کرد که «کارگران به کمک دانشجویان بشتابند» و «مردم» را دعوت می نمود که به این رفتار بی شرمانه ی دولت بی مهابا جواب دهند. ما از همه و از فرد فرد می پرسیم: علت و سبب این کیفیت برجسته و نمایان، یعنی این که مارتینف، که این قدر راجع «به دعوت» صحبت می کرد و حتی «دعوت» را یکی از شکل های فعالیت می دانست، درباره ی این دعوت حتی کلمه ای هم بر زبان نراند چه بود؟ و آیا با این تفصیل کوتاه بینی نیست که مارتینف «ایسکرا» را، به این علت که مردم را به حد کافی به مبارزه برای خواست هائی که «نتایج محسوسی وعده می دهند» دعوت نمی کند، یک چانه می خواند؟

اکنون میست های ما، از آن جمله «رابوچیه دلو»، موفقیت خود را مدیون آن بودند که خود را به رنگ کارگران عقب مانده در می آوردند. ولی کارگر سوسیال دموکرات، کارگر انقلابی (عده این گونه کارگران هم روز افزون است) تمام این استدلال ها را درباره ی مبارزه برای خواست هائی که «وعده ی نتایج محسوس می دهند» و غیره با خشم و تنفر رد خواهد کرد زیرا او خواهد فهمید که این نیز یکی از شقوق همان قصه ی کهنه ی اضافه شدن یک کوپک به یک روبل است. چنین کارگری به ناصحین خویش در «رابوچایا میسل» و «رابوچیه دلو» خواهد گفت: بیهوده در تشویش هستید آقایان، شما با مداخله در کاری که ما خود از عهده آن بر می آیم خیلی به

* - رجوع شود به جلد چهارم کلیات چاچ ۴ ص ۳۸۸-۳۹۳ ه.ت

خودتان زحمت می دهید ولی از انجام وظایف حقیقی خود سر می پیچید. آخر این هیچ عاقلانه نیست؛ که می گوئید وظیفه ی سوسیال دموکرات ها این است که به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه ی سیاسی بدهند؛ این فقط ابتدای کار است و وظیفه ی عمده ی سوسیال دموکرات ها این نیست زیرا که در تمام جهان و از آن جمله در روسیه هم اغلب خود پلیس کارش این شده است. که به مبارزه ی اقتصادی جنبه ی سیاسی پدهد و کارگران خودشان رفته رفته این موضوع را درک می کنند که حکومت پشتیبان کیست* . آخر، «مبارزه ی اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت» که شما آن را کشف آمریکا می دانید- در بسیاری از نقاط دور افتاده ی روسیه به توسط خود کارگرانی صورت می گیرد که موضوع اعتصابات را شنیده لیکن از سوسیالیزم تقریباً چیزی به گوششان نخورده است. آخر، آن «فعالیتی» که شماها با پیش کشیدن

* - این که می خواهند «به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه سیاسی داده شود» بارزترین نشانه ای است از سر فرود آوردن در برابر جنبش خود به خودی در رشته فعالیت سیاسی. مبارزه ی اقتصادی در اکثر موارد به طور خود به خودی یا به عبارت دیگر بدون مداخله «ناشرین انقلاب یعنی روشن فکران» و بدون مداخله ی سوسیال دموکرات های آگاه جنبه ی سیاسی پیدا می کند. مثلاً مبارزه ی اقتصادی کارگران انگلیس بدون هرگونه شرکت سوسیالیست ها جنبه ی سیاسی پیدا کرد. اما وظیفه سوسیال دموکرات ها با تبلیغات سیاسی در زمینه ی اقتصادی پایان نمی یابد- وظیفه ی آن ها اینست که سیاست تردیونونی را مبدل به مبارزه ی سیاسی سوسیال دموکراتیک نمایند و از آن اندک تظاهرات آگاهی سیاسی که مبارزه ی اقتصادی در کارگران رسوخ داده استفاده نمایند تا کارگران را به مدارج آگاهی سیاسی سوسیال دموکراتیک ارتقاء دهند. اما مارتینف ها، به جای این که سطح آگاهی سیاسی را که به طور خود به خودی بیدار می شود ارتقاء داده و به جلو سوق دهند، در مقابل جریان خود به خودی کرنش می کنند و اصرار می ورزند و چه بسا تا حد تهوع اصرار می ورزند، که مبارزه ی اقتصادی فکر کارگران را به مسأله بی حقوقی سیاسی خود «سوق می دهد» عیب کار این جا است، آقایان، که این بیداری خود به خودی آگاهی سیاسی تردیونونی، فکر شماها را به مسأله وظایف سوسیال دموکراتیک خودتان «سوق نمی دهد»!

خواست های مشخصی، که وعده ی نتایج محسوسی را می دهند، می خواهید از آن پشتیبانی نمایند در بین ما کارگران اکنون دیگر موجود است و ما خودمان در فعالیت روزمره سندیکائی و کوچک خود این خواست های مشخص را اغلب بدون هرگونه کمک روشن فکران مطرح می کنیم. ولی جنبش فعالیتی ما را قانع نمی کند؛ ما بچه نیستیم که بتوان با یک قلبه ی سیاست «اقتصادی» سیرمان کرد؛ ما می خواهیم آن چه را که دیگران می دانند ما هم بدانیم، ما می خواهیم با همه ی جوانب حیات سیاسی مفصلاً آشنا شویم و فعالانه در همه و هرگونه واقعه ی سیاسی شرکت نماییم. برای این کار لازم است که روشن فکران آن چه را ما خودمان هم از آن آگاهی کمتر تکرار کنند* و بیشتر از چیزهایی برای ما صحبت کنند که هنوز نمی دانیم و شخصاً از

* - برای تأیید این که هیچ یک از این سخنان کارگران را خطاب به اکونومیست ها ما بیهوده اختراع نکرده ایم دو شاهد می آوریم که مسلماً با جنبش کارگری مستقیماً آشنا بوده و کمتر از همه مایلند طرف ما «دگماتیک ها» را بگیرند زیرا یک نفرشان- اکونومیست است (که حتی «رابوچیه دلو» را نیز ارگان سیاسی می داند!) و دیگری تروریست است. شاهد اولی - نگارنده ی مقاله ی «جنبش کارگری پتربورگ و وظایف عملی سوسیال دموکراسی» در شماره ۶ «رابوچیه دلو» می باشد که مقاله اش، از لحاظ حقیقت گوئی و جاندار بودن خود، بسیار عالی است. او کارگران را به: (۱) انقلابیون آگاه، (۲) قشر متوسط و (۳) بقیه ی توده ی کارگر تقسیم می نماید. قشر متوسط «غالباً به مسائل حیات سیاسی بیشتر علاقمند است تا به نزدیک ترین منافع اقتصادی خود که رابطه آن با شرایط عمومی اجتماعی مدت هاست واضح شده است».... کارگران این قشر، «رابوچایا میسل» را «سخت مورد انتقاد قرار داده» می گویند که: «مطالب آن همه یک نواخت است و مطالبی است که مدت ها است می دانیم، مدت هاست که خوانده ایم»، «حتی در تفسیرهای سیاسی هم چیزی ندارد» (ص ۳۰ - ۳۱). و حتی قشر سوم هم، که: «بیشتر حساسند، جوانترند و میخانه و کلیسا کمتر آن ها را فاسد کرده است و تقریباً هرگز امکان به دست آوردن کتابی را که دارای مضمون سیاسی باشد ندارند، در اطراف اطلاعات جسته گریخته دائر به طغیان دانشجویان اندیشیده و پدیده های حیات سیاسی را به طور کج و معوج مورد تفسیر می دهند» الخ. و اما تروریست این طور می نویسد: «... اخبار راجع

تجربه ی فابریکی و «اقتصادی» خود هیچ وقت نمی توانیم بدانیم یعنی: از دانش سیاسی. این دانش را شما روشن فکران می توانید به دست آورید و شما موظفید آن را صد و هزار بار زیادتیر از آن چه که تا به حال به ما رسانیده اید به ما برسانید و آن هم نه تنها به شکل مباحث و رسالات و مقالات (که اکثر اوقات- ببخشید اگر بی پرده صحبت می کنم! خسته کننده است) بلکه حتماً به شکل افشاگری های جاندار آن اعمالی که حکومت و طبقات فرماثروای ما در حال حاضر در تمام شئون زندگی انجام می دهند. بفرمایید این وظیفه خود را با صرف قوای بیشتری انجام دهید و راجع به «افزایش فعالیت توده ی کارگر» قدری کمتر حرف بزنید. فعالیت ما به مراتب بیشتر از آن است که شما تصور می نمائید ما قادریم با مبارزه ی آشکار خود در خیابان ها حتی از آن خواست هائی هم که وعده ی هیچ «نتایج محسوسی» را نمی دهد پشتیبانی کنیم! و کار شما نیست که فعالیت ما را «زیادتر کنید» چون که همان خود شما که فعالیت تان کافی نیست. در مقابل جریان خود به خودی کمتر سر فرود آورید و قدری بیشتر در فکر افزایش فعالیت خودتان باشید، آقایان!

د) چه وجه ی مشترکی بین اکونومیزم و تروریزم وجود دارد؟

ما در تبصره، بالا، یک اکونومیست و یک تروریست غیرسوسیال دموکرات را که تصادفاً هم عقیده در آمده بودند با هم مقایسه کردیم. ولی اگر به طور کلی به موضوع بنگریم آن وقت باید گفت که بین این و آن یک رابطه ی ناگزیر درونی و نه تصادفی، وجود دارد که درباره ی آن ما مجبوریم ذیلاً سخن بگوئیم و موضوعیست که بحث

به جزئیات حیات فابریکی را که مربوط به شهرهای مختلف، غیر از شهر خودشان، است یکی دو بار می خوانند و سپس از خواندن دست می کشند... می گویند خسته کننده است... در روزنامه ی کارگری چیزی از حکومت نگفتن... معنایش آن است که به کارگر مثل یک کودک خردسال نگرسته شود... کارگر بچه نیست». («سوابودا» «آزادی») از انتشارات گروه سوسیال رولوسیونر ص ۶۹ - ۷۰)

درباره ی آن از لحاظ مسأله پرورش روح فعالیت انقلابی یک امر ضروریست. اکونومیست ها و تروریست ها ی کنونی یک ریشه ی مشترک دارند، آن: سر فرود آوردن در برابر جریان خود به خودی است که ما در فصل گذشته راجع به آن، به عنوان یک دیده ی عمومی، سخن رانیدیم و اکنون آن را از لحاظ تأثیری که در رشته ی فعالیت سیاسی و مبارزه ی سیاسی دارد مورد مذاقه قرار می دهیم. در نظر اول این ادعای ما ممکن است خلاف گویی جلوه کند زیرا ظاهراً تفاوت بین کسانی که روی «مبارزه ی عادی روز مره» اصرار می ورزند و آن هائی که افراد جداگانه را به فداکارانه ترین مبارزه ها دعوت می نمایند بسیار است. ولی این خلاف گویی نیست. اکونومیست ها و تروریست ها در مقابل قطب های مختلف جریان خود به خودی سر فرود می آورند: اکونومیست ها- در مقابل جریان خود به خودی «نهضت صدرصد کارگری» و تروریست ها در مقابل جریان خود به خودی خشم و غضب فوق العاده آتشین روشن فکرانی که نمی توانند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی را با نهضت کارگری در یک واحد کل به هم به پیوندند. کسی که ایمانش از این امکان سلب شده یا هرگز به آن ایمان نداشته است حقیقتاً برایش دشوار است به جز ترور راه چاره ی دیگری برای اطفاء احساسات خشم آگین و انرژی انقلابی خویش بیابد. بدین طریق سر فرود آوردن هر یک از دو خط مشی مذکوره فوق در برابر جریان خود به خودی چیزی نیست جز همان آغاز عملی کردن برنامه مشهور «Credo» این برنامه چنین است: کارگران خود «علیه کارفرمایان و حکومت مبارزه ی اقتصادی می کنند (مؤلف «Credo» باید ما را ببخشید که فکر او را با سخنان مارتینف بیان می نمائیم! ما برآنیم که حق داریم این کار را بکنیم زیرا در «Credo» هم گفته می شود که چگونه فکر کارگران در جریان مبارزه ی اقتصادی «به رژیم سیاسی سوق می یابد»،- ولی روشن فکران مبارزه ی سیاسی را با قوای خویش و طبیعی است که به کمک ترور انجام می دهند! این یک استنتاج کاملاً منطقی و ناگزیر است که ولو کسانی که اقدام به عملی نمودن این برنامه می کنند خود نیز به ناگزیر بودن آن

پی نبرده باشند باز نمی شود در آن اصرار نورزید. فعالیت سیاسی دارای قانون مخصوص به خودی است مستقل از شعور کسانی که حتی با منتهای حسن نیست مردم را به ترور و یا به جنبه ی سیاسی دادن به مبارزه ی اقتصادی دعوت می کنند. دوزخ هم با نیات حسنه برپا شده است و در موضوع مورد بحث نیات حسنه شخص را از سوق خود به خودی به «راه کمترین» مقاومت و به راه برنامه ی صدرصد پورژوای «Credo» نجات نمی دهد. بالاخره این نکته هم تصادفی نیست که بسیاری از لیبرال های روس- خواه لیبرال های آشکار و خواه لیبرال هانی که نقاب مارکسیستی به روی خود زده اند- از دل و جان علاقمند به ترور و کوشا هستند که در لحظه ی حاضر از رونق روحیه تروریستی پشتیبانی نمایند.

از این رو هنگامی که «گروه سوسیال رولوسیونر سوابودا» به وجود آمد و مساعدت و همراهی همه جانبه به جنبش کارگری را وظیفه ی خویش قرار داد ولی ترور را داخل برنامه ی خود نمود و خود را از سوسیال دموکراسی به اصطلاح مبری دانست، آن وقت این قضیه یک بار دیگر صحت دور اندیشی شگرف پ. ب. آکسلرد را، که در همان پایان سال ۱۸۹۷ این نتایج تزلزلات سوسیال دموکراتیک را کلمه به کلمه پیش گویی نموده («در اطراف مسأله ی وظایف و تاکتیک کنونی») و «دو دورنمای» مشهور خود را طرح کرده بود، تأیید نمود. تمام مباحثات و اختلافات بعدی بین سوسیال دموکرات های روس مانند نطفه گیاهی که در داخل بذر باشد در این دو دورنما نهفته است*.

* - مارتینف «یک راه حل دوگانه منحصر به فرد دیگری که به واقعیت (۴) نزدیک تر است به تصورش می رسد» («سوسیال دموکراسی و طبقه ی کارگر» ۱۹): «بیا این که سوسیال دموکراسی رهبری مبارزه ی اقتصادی پرولتاریا را مستقیماً بر عهده خود می گیرد و بدین وسیله (!) آن را بدل به مبارزه ی انقلابی طبقاتی می نماید»... مقصود از کلمه ی «بدین وسیله» از قرار معلوم رهبری مستقیم مبارزه ی اقتصادی است. بگذار مارتینف به ما نشان دهد که در کجا دیده شده است که فقط با یک رهبری مبارزه حرفه ای بتوان نهضت تردیونئونی را به

از نقطه نظر مذکور، این مطلب نیز واضح می‌گردد که «رابوچیه دلو» که در مقابل جریان خود به خودی اکنومیزم نتوانست ایستادگی کند در مقابل جریان خود به خودی تروریزم هم موفق به ایستادگی نشد. بسیار جالب خواهد بود اگر استدلال مخصوصی را که «سوابودا» برای دفاع از ترو به میان آورد در این جا ذکر کنیم. «سوابودا» «پاک انکار می‌نماید» که ترور نقش مرعوب کننده داشته باشد (رساله ی «احیای انقلابی گری» ص ۶۴) ولی در عوض برای آن «اهمیت تهییجی» قائل می‌شود. این موضوع اولاً از این جهت که یکی از مدارج فساد و انحطاط آن مجموعه ی قدیمی (ما قبل سوسیال دموکراتیک) ایده هائی را که مردم را وادار به پیروی از ترور می نمود نشان می دهد دارای صفت مشخصه است. اعتراف به این که اکنون به وسیله ترور نمی شود حکومت را «مرعوب» ساخت- و بنابر این سازمان آن را بر هم زد- در حقیقت معنایش این است که ترور به مثابه یک سیستم مبارزه و یک زمینه ی فعالیتی که در برنامه قید شده باشد به کلی تقبیح شود. ثانیاً این موضوع به خصوص از این جهت که نمونه ای از عدم درک و ظایف حیاتی ما را در امر «پرورش فعالیت انقلابی توده» نشان می دهد به مراتب بیشتر دارای صفت مشخصه است. «سوابودا» ترور را به عنوان وسیله ای برای «تهییج» نهضت کارگری و دادن یک «تکان قوی» به آن، تبلیغ می نماید. مشکل است استدلالی را به تصور آورد که آشکارتر از این خود خویشتن را باطل کند! باید سؤال شود که مگر در زندگی روسیه

نهضت انقلابی طبقاتی بدل ساخت؟ آیا او درک نمی کند که برای این «تبدیل» ما باید فعالانه دست به کار «رهبری مستقیم» تبلیغات همه جانبه ی سیاسی بشویم؟... «و یا این که وضعیت دیگری پیش می آید: سوسیال دموکراسی خود را از رهبری مبارزه ی اقتصادی کارگران کنار می کشد و بدین وسیله ی... پر و بال خود را قطع میکند... بنا به عقیده ی «رابوچیه دلو» که در بالا ذکر شد، این «ایسکرا» است که خود را «کنار می کشد». ولی ما دیدیم که «ایسکرا» برای رهبری مبارزه ی اقتصادی به مراتب بیشتر از «رابوچیه دلو» کار انجام می دهد و ضمناً به این اکتفا نمی نماید و به خاطر این موضوع وظایف سیاسی خویش را محدود نمی سازد.

از این گونه افتضاحات و بی ترتیبی ها آن قدر کم است که باید وسائل مخصوصی برای «تهییج» اختراع شود؟ از طرف دیگر اگر کسی اصولاً تهییج نمی شود و حتی استبداد روس هم نمی تواند او را تهییج کند، در این صورت مگر واضح نیست که این شخص به جنگ تن به تن میان حکومت و مشتی تروریست نیز با خونسردی کامل خواهد نگریست؟ تمام مطلب در همین است که توده های کارگر از پلیدی های زندگی روس بسیار تهییج می شوند ولی ما نمی توانیم همه آن قطرات و نهرهای هیجان مردم را، که به میزانی بی اندازه زیادتز از تصورات و خیالات همه ما از زندگی روس جاری است، به اصطلاح جمع و متمرکز سازیم و حال آن که لازم است همه ی آن ها را یک جا جمع نمود و از آن ها یک سیل عظیم به وجود آورد. رشد عظیم نهضت کارگری و عطش کارگران به نشریات سیاسی، که در فوق ذکر شده، به طور تکذیب ناپذیری قابل اجرا بودن این وظیفه را ثابت می نماید. و اما دعوت به ترور و هم چنین دعوت به این که به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه سیاسی داده شود چیزی نیست جز شکل های گوناگون ظرفه از وظایف بسیار مبرم انقلابیون روس که عبارت از فراهم ساختن موجبات اجرای تبلیغات همه جانبه سیاسی می باشد. «سوابودا» می خواهد ترور را جایگزین تبلیغات کند و صاف و پوست کنده این طور اظهار عقیده می کند که «وقتی تبلیغات شدید و پر حرارت در بین توده ها شروع شود نقش تهییج کننده آن بازی شده است» (ص- ۶۸ «احیای انقلابی گری»). اتفاقاً همین موضوع نشان می دهد که تروریست ها و اکونومیست ها هیچ یک، با وجود گواه بارز حوادث بهار*، برای فعالیت انقلابی توده ها ارزش کافی قائل نیستند. دسته ی اول به جستجوی «وسائل تهییج» مصنوعی می روند و دسته ی دیگر از «خواست های مشخص» دم می زنند. نه این دسته و نه آن دسته هیچ یک به توسعه ی فعالیت خود در امر تبلیغات سیاسی و فراهم نمودن موجبات افشاگری های

* - منظور بهار سال ۱۹۰۱ است که در آن نمایش های بزرگی در خیابان ها شروع شد

(تبصره لنین به چاپ سال ۱۹۰۷ ه.ت)

سیاسی دقت و توجه کافی نمی کنند و حال آن که هیچ چیز را نه حالا و نه در هیچ موقع دیگری نمی توان جایگزین این کار کرد.

ه) طبقه ی کارگر - مبارزه پیش قدم در راه دموکراسی

ما دیدیم که اجرای تبلیغات سیاسی بسیار وسیع و بنابر این فراهم نمودن موجبات افشاگری های همه جانبه سیاسی نیز وظیفه ی مطلقاً ضروری و میرم ترین وظیفه ی ضروری فعالیت است به شرطی که این فعالیت حقیقتاً سوسیال دموکراتیک باشد. ولی ما فقط به علت احتیاج بسیار مبرم طبقه ی کارگر به دانش سیاسی و تربیت سیاسی، این نتیجه را حاصل نمودیم و حال آن که اگر مسأله تنها این طور طرح می شد خیلی محدود بود و وظایف دموکراتیک عمومی هرگونه سوسیال دموکراسی عموماً و سوسیال دموکراسی کنونی روس خصوصاً از نظر دور می شد. برای این که این قاعده را به قدر امکان مشخص تر توضیح دهیم کوشش می کنیم موضوع را از جانبی که به فکر یک اکونومیست از همه «نزدیک تر» است یعنی از جهت عملی مورد بررسی قرار دهیم. در این که شعور سیاسی طبقه ی کارگر را باید توسعه داد «همه موفقند». ولی این سؤال پیش می آید که این کار را چگونه باید کرد و برای انجام آن چه لازم است؟ مبارزه ی اقتصادی فکر کارگران را تنها به مسأله رفتار حکومت نسبت به طبقه ی کارگر «سوق می دهد» و بنابر این هر قدر هم که ما بر سر وظیفه «جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه ی اقتصادی» زحمت بکشیم باز هم هرگز نخواهیم توانست، در چهارچوب این وظیفه، شعور سیاسی کارگران را (تا حدود شعور سیاسی سوسیال دموکراسی) توسعه دهیم، چون که اصولاً خود این چهارچوب تنگ است. ارزشی را که ما به فرمول مارتینف می دهیم هرگز به آن علت نیست که این فرمول استعداد مارتینف را در گمراه کردن مجسم می سازد بلکه به آن علت است که فرمول مذکور اشتباه اصلی همه ی اکونومیست ها، یعنی اعتقاد آن ها را به این که می توان آگاهی طبقاتی و سیاسی کارگران را از درون به اصطلاح مبارزه ی اقتصادی

آن‌ها یعنی فقط (یا اقلأً به طور عمده) بر مبنای این مبارزه و فقط (یا اقلأً به طور عمده) با اتکاء به این مبارزه توسعه داد، به طور بارزی بیان می‌نماید. چنین نظریه‌ی از ریشه خطاست،- و علت آن به ویژه این است که اکونومیست‌ها در حالی که از جروبحث ما با خود ناخرسندند، نمی‌خواهند راجع به منشاء اختلافات به طور جدی بیندیشند و نتیجه چنین می‌شود که ما به هیچ وجه منظور یکدیگر را نمی‌فهمیم و به زبان‌های مختلفی گفت‌گو می‌کنیم.

شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون، یعنی از بیرون مبارزه‌ی اقتصادی و از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان می‌توان برای کارگر آورد. رشته‌ای که این دانش را فقط از آن می‌توان تحصیل نمود رشته‌ی مناسبات تمام طبقات و قشرها با دولت و حکومت و رشته‌ی ارتباط متقابل بین تمام طبقات می‌باشند. از این رو به پرسش: چه باید کرد تا به کارگران دانش سیاسی داده شود؟ نمی‌توان فقط این یک پاسخ را داد که: «باید میان کارگران رفت»، پاسخی که پراتیسین‌ها و به خصوص پراتیسین‌هایی که متمایل به اکونومیزم هستند در اکثر موارد به آن اکتفا می‌نمایند. برای این که به کارگران دانش سیاسی داده شود، سوسیال دموکرات‌ها باید میان کلیه‌ی طبقات اهالی بروند و باید دستجات ارتش خود را به تمام اطراف روانه سازند.

ما عمداً یک چنین فرمول زبر و ناهمواری را اختیار می‌کنیم و عمداً مطلب را این قدر ساده بیان می‌نماییم- و این به هیچ وجه حاکی از تمایل ما به نقیض‌گویی نیست بلکه برای آن است که فکر اکونومیست‌ها را به آن وظایفی که نسبت به آن به طور غیرقابل عفو بی‌اعتنایی می‌کنند و نیز به آن فرقی «سوق دهیم» که بین سیاست تردیونونی و سوسیال دموکراتیک وجود دارد و آنان نمی‌خواهند آن را بفهمند به همین علت از خواننده خواهشمندیم بر آشفته نشده و به دقت سخن ما را تا آخر گوش کند.

شما یک محفل سوسیال دموکرات را نظیر آن چه که در سال های اخیر بیش از همه معمول شده است در نظر بگیرید و کار آن را به دقت مورد بررسی قرار دهید. این محفل «با کارگران رابطه» دارد و به همین اکتفا می نماید، اوراقی نشر می کند که در آن ها سوء استفاده های فابریک ها، جانبداری حکومت از سرمایه داران و مظالم پلیس شلاق کوب می شود؛ در جلسات کارگران صحبت معمولاً یا تقریباً از دایره ی همان موضوعات خارج نمی گردد، کنفرانس و مصاحبه درباره ی تاریخ جنبش انقلابی و مسائل سیاست داخلی و خارجی حکومت ما درباره ی مسائل تکامل اقتصادی روسیه و اروپا و موقعیت طبقات مختلف در جامعه کنونی بسیار به ندرت صورت می گیرد، فکر تحصیل رابطه و توسعه ی منظم آن با سایر طبقات حتی به خاطر کسی هم خطور نمی کند. اصولاً اعضای این محفل یک نفر رهبر ایدآل را غالباً در نظر خود طوری تصویر می کنند که به مراتب بیشتر شبیه به منشی تردیونیون است تا به یک نفر سوسیالیست و پیشوای سیاسی. زیرا مثلاً منشی هر تردیونیون انگلیسی همیشه به کارگران کمک می کند تا به مبارزه ی اقتصادی بپردازند، وضعیت فابریک ها را افتاء می نماید، غیر عادلانه بودن قوانین و اقداماتی را، که مخل آزادی اعتصابات و آزادی تعیین پست های نگرهبانی (برای این که به عموم اخطار کند که در این کارخانه اعتصاب است) است، توضیح می دهد، مغرض بودن مأمور حکمیت را که خود منتسب به طبقات بورژوازی ملت است نشان می دهد و غیره و غیره، خلاصه ی کلام هر منشی تردیونیون به «مبارزه ی اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» کمک می نماید. خیلی هم نمی توان اصرار ورزید که این هنوز سوسیال دموکراتیزم نیست و ایدآل سوسیال دموکرات باید منشی تردیونیون نبوده، بلکه سخنور توده ای باشد که بتواند در مقابل همه و هرگونه مظاهر خودسری و ستمکاری در هر جانی که روی داده و مربوط به هر قشر و طبقه ای که باشد جواب گوید، بتواند همه ی این مظاهر را به صورت یک تصویر تعدیات پلیسی و استثمار سرمایه داری تلخیص نماید، بتواند از هر چیز جزئی، برای تشریح عقاید

سوسیالیستی و خواست های دموکراتیک خود در برابر همه و نیز برای توضیح اهمیت تاریخی جهانی مبارزه ی آزادی طلبانه ی پرولتاریا به عموم، استفاده نماید. مثلاً رهبرانی نظیر روبرت نایت (منشی و لیدر مشهور جمعیت دیگ سازان که یکی از مقتدرترین تردیونیون های انگلیس است) و ویلهلم لیکنخت را با هم مقایسه نمایند. و سعی کنید آن تناقضاتی را که مارتینف اختلافات خود را با «ایسکرا» در قالب آن قرار می دهد با این دو شخص تطبیق دهید. شما خواهید دید- من شروع به ورق زدن مقاله ی مارتینف می کنم- که ر. نایت به مراتب بیشتر «توده را به عملیات معین و مشخص دعوت می نمود» (ص- ۳۹) و حال آن که و. لیکنخت بیشتر «به توضیح انقلابی تمام رژیم کنونی و یا برخی از مظاهر آن» اشتغال ورزیده است (ص ۳۸- ۳۹)؛ ر. نایت «نزدیک ترین خواست های پرولتاریا را فرموله نموده و وسایلی عملی شدن آن ها را نشان می داد» (ص- ۴۱) اما و. لیکنخت در عین این که این کار را می کرد و «در عین حال از رهبری بر فعالیت مؤثر قشرهای گوناگون اپوزیسیون» و «دیگته کردن برنامه ی مثبت عمل برای آن ها» (ص- ۴۱)* نیز خودداری نمی کرد؛ ر. نایت به ویژه می کوشید «حتی المقدور به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه سیاسی دهد» (ص- ۴۲) و با شایستگی کامل می توانست «در مقابل حکومت خواست های مشخصی را قرار دهد که نتایج معین محسوسی را وعده بدهد، (ص- ۴۳) و حال آن که و. لیکنخت به مراتب بیشتر مشغول «افشاگری های» «یک جانبه» بود (ص- ۴۰)؛ ر. نایت به «سیر پیشرو مبارزه ی عادی روزمره» بیشتر اهمیت می داد (ص- ۶۱)؛ و. لیکنخت - «به ترویج ایده های درخشان و مکمل» (ص- ۶۱)؛ و لیکنخت از روزنامه ای که تحت رهبری وی بود یک «ارگان اپوزیسیون انقلابی» به وجود می آورد که «نظامات ما و به ویژه نظامات سیاسی ما را تا آن جایی که با منافع قشرهای گوناگون اهالی تصادم می نمایند فاش و برملا

* - مثلاً در موقع جنگ پروس و فرانسه لیکنخت برنامه ی عملیات را برای تمام دموکراسی

دیگته می کرد- در سال ۱۸۴۸ مارکس و انگلس این کار را از این هم بیشتر می کردند.

می‌کند» (ص- ۶۳) و حال آن که ر. نایت «در راه آرمان کارگری کار می‌کرد و با مبارزه ی پرولتاریائی رابطه درونی محکم داشت» (ص- ۶۳). این در صورتی است که «رابطه ی درونی محکم» را به معنای آن سر فرود آوردن در مقابل جریان خود به خودی فهمیم که فوقاً در مثال کریچفسکی و مارتینف بررسی کردیم- و «دایره ی تأثیر و نفوذ خود را محدود می‌نمود» و البته مثل مارتینف اطمینان داشت که «بدین وسیله خود تأثیر و نفوذ را بفرنج تر کرده است» (ص- ۶۳). خلاصه ی کلام شما خواهید دید که مارتینف سوسیال دموکراسی را *de facto** به درجه ی تردیونونیزم تنزل می‌دهد. گو این که این کار را به هیچ وجه به آن علت نمی‌کند که خیرخواه سوسیال دموکراسی نیست بلکه بدان علت که به جای این که به خود زحمت داده به افکار پلخائف پی ببرد قدری در بسط و تکامل افکار پلخائف شتاب کرده است.

باری به مطلب خود باز گردیم. ما گفتیم که سوسیال دموکرات، هرگاه فقط در گفتار طرفدار لزوم بسط همه جانبه ی آگاهی سیاسی پرولتاریا نباشد، باید «به میان تمام طبقات اهالی برود». در این جا این سوالات به میان می‌آید که: چگونه باید این کار را کرد؟ آیا ما برای این کار نیرو داریم؟ آیا برای چنین کاری در میان تمام طبقات دیگر زمینه موجود هست؟ آیا این عمل به معنی عقب نشینی از نظریه طبقاتی یا منجر شدن به چنین عقب نشینی نیست؟ روی این سوالات قدری مکتب کنیم.

ما باید هم به سمت تنورسین، هم به سمت مروج، هم به سمت مبلغ و هم به سمت سازمانده «به میان تمام طبقات اهالی برویم». در این که فعالیت تنوریک سوسیال دموکرات ها باید متوجه بررسی تمام خصوصیات موقعیت اجتماعی و سیاسی طبقات گوناگون شود،- هیچ کس شبهه ای ندارد. اما در این زمینه نسبت به کاری که متوجه بررسی خصوصیات زندگی فابریکی است، بی اندازه کم و به طور نامتناسبی کم کار می‌شود. در کمیته ها و محفل ها شما به اشخاصی بر می‌خورید که حتی برای پیدا

* - عملاً، در کردار. مترجم.

کردن آشنائی خاص با فلان رشته ی تولید مصنوعات آهن به تعمق می پردازید، ولی تقریباً، ولو برای نمونه هم باشد در بین اعضای تشکیلات (که چنان که اغلب پیش می آید به عللی ناگزیرند از فعالیت عملی دور گردند) به کسی بر نمی خورید که اختصاصاً کارش این باشد که مدارکی درباره ی فلان مسأله ی روزمره ی زندگی اجتماعی و سیاسی ما جمع کنند که بتواند برای کار سوسیال دموکراتیک در سایر قشرهای اهالی موجبی به دست دهد. وقتی از کم بودن آمادگی اکثریت رهبران کنونی جنبش کارگری سخن گفته می شود، نمی توان موضوع آماده شدن در این مورد را نیز از یاد برد زیرا این موضوع نیز به درک «اکونومیست مآبانه» رابطه ی درونی محکم با مبارزه ی پرولتاریائی» مربوط است. اما بدیهی است که مهم ترین مسأله در این مورد عبارت است از ترویج و تبلیغ در میان تمام قشرهای مردم. برای سوسیال دموکرات اروپای غربی این وظیفه را جلسات و اجتماعات مردم، که هر کس مایل است می تواند به آن جا برود و نیز پارلمانی، که او در آن جا در برابر وکلای تمام طبقات سخنرانی می کند، آسان می گرداند. ما نه پارلمان داریم، نه آزادی اجتماعات. ولی معهداً می توانیم از کارگرانی که مایلند گفته های یک نفر سوسیال دموکرات را بشنوند جلساتی تشکیل دهیم. ما هم چنین باید بتوانیم از نمایندگان همه و هرگونه طبقات اهالی، همین قدر که مایل به شنیدن گفته های یک نفر دموکرات باشند، جلساتی تشکیل دهیم. زیرا کسی که در عمل فراموش کند که «کمونیست ها از هرگونه نهضت انقلابی پشتیبانی می کنند»، و از این رو ما موظفیم بدون این که دقیقه ای عقاید سوسیالیستی خود را پنهان داریم وظایف عمومی دموکراسی را در برابر تمام مردم بیان و خاطر نشان کنیم، - آن کس سوسیال دموکرات نیست، کسی که در عمل فراموش کند که وظیفه اش این است که در طرح و تشدید و حل هرگونه مسائل عمومی دموکراتیک در پیشاپیش همه باشد، آن کس سوسیال دموکرات نیست. ممکن است خواننده ی بی حوصله سخن ما را قطع کند و بگوید: «با این فکر همه کاملاً موافقت!» و در دستورالعمل نوین برای هیئت تحریریه ی روزنامه «رابوچیہ

دلو» که در آخرین کنگره اتحادیه^{۳۴} تصویب شد، صریحاً گفته می شود که: «کلیه ی پدیده ها و حوادث زندگی اجتماعی و سیاسی که با پرولتاریا، خواه مستقیماً به عنوان طبقه ی جداگانه و خواه به عنوان پیش آهنگ تمام قوای انقلابی در مبارزه در راه آزادی تماس می یابند باید به منظور ترویج و تبلیغ سیاسی مورد استفاده قرار گیرند.» («دو کنگره» ص- ۱۷ تکیه روی کلمات از ماست). آری، این ها سخنان بسیار صحیح و بسیار خوبی است، و هرگاه «رابوچیه دلو» به این سخنان پی می برد و همراه با این سخنان چیز دیگری که با این ها مغایرت داشته باشد نمی گفت، ما کاملاً راضی بودیم. خود را «پیش آهنگ» و دسته ی پیشرو نامیدن کم است،- باید عمل هم طوری باشد که همه ی دسته های دیگر به بینند و ناگزیر معترف گردند که ما پیشاپیش دیگران می رویم. و ما از خواننده می پرسیم: آیا ممکن است نمایندگان سایر «دسته ها» چنان احمق باشند که «پیش آهنگ» بودن ما را با حرف باور کنند؟ مثلاً یک هم چو منظره ای را در نظر خود مجسم کنید. سوسیال دموکراتی نزد «دسته ی» رادیکال ها یا مشروطه طلبان لیبرال تحصیل کرده ی روس می آید و به آن ها می گوید: ما- پیش آهنگیم؛ «اکنون در برابر ما این وظیفه قرار گرفته است که چگونه حتی الامکان به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه ی سیاسی بدهیم». آن رادیکال با مشروطه طلبی که قدری عاقل باشد (بین رادیکال ها و مشروطه طلبان روس هم اشخاص عاقل بسیاریند) از شنیدن این حرف پوزخند خواهد زد و خواهد گفت (البته در دلش زیرا که در اکثر موارد او دیپلومات مجربی است): «عجب آدم ساده لوحی است این «پیش آهنگ»! حتی این را هم نمی فهمد که به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه ی سیاسی دادن- وظیفه ی ما یعنی نمایندگان پیشرو دموکراسی بورژوازی است. مگر نه اینست که ما هم مانند همه ی بورژواهای اروپای باختری می خواهیم کارگران را به سیاست جلب کنیم، منتها فقط به سیاست تردیونیونی نه به سیاست سوسیال دموکراتیک. سیاست تردیونیونی طبقه ی کارگر همان سیاست بورژوازی طبقه ی کارگر است و طرزى هم که این «پیش آهنگ» وظایف خود را فرمول بندی می کند

همان طرز فرمول بندی سیاست تردیونییونیستی است! از این رو بگذار آن ها هر قدر میل دارند خودشان را سوسیال دموکرات بنامند. من که بچه نیستم تا برای خاطر اتیکت از جا در بروم! فقط بگذار مردم تحت تأثیر این دگماتیک های ارتدکس زیان کار واقع نگردند، بگذار «آزادی انتقاد» را برای کسانی که سوسیال دموکراسی را از روی فهمی به مجرای تردیونییونیستی می کشانند باقی بگذارند!»

و وقتی که مشروطه طلب ما می فهمد که سوسیال دموکرات هائی که دم از پیش آهنگی سوسیال دموکراسی می زنند، اکنون که در جنبش ما جریان خود به خودی تقریباً رواج کامل دارد، بیش از هر چیزی در عالم از «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خود به خودی» و از «تقلیل اهمیت سیر پیشروی مبارزه ی عادی روزمره در مقابل ترویج ایده های درخشان و مکمل» و غیره غیره بیم دارند آن گاه تبسم خفیف وی به قهقهه رعدآسا بدل می شود! او می گوید: عجب دسته ی «پیشروئی» که می ترسد مبادا آگاهی از جریان خود به خودی جلو افتد، می ترسد «نقشه ی» جسورانه ای پیش کشد که ناگزیر مورد قبول عموم، حتی مخالفین واقع گردد. بلکه این ها کلمه ی «پیش آهنگ» را با کلمه ی «پس آهنگ» اشتباه می کنند؟

حقیقتاً هم در استدلال زیرین مارتینف دقت نمائید. نامبرده در صفحه ی ۴۰ می گوید که تاکتیک افشاکننده ی «ایسکرا» یک جانبه است و «هر قدر هم ما تخم عدم اعتماد و نفرت نسبت به حکومت بکاریم، معهذاً مادام که موفق نشده ایم برای سرنگون ساختن آن، دامنه انرژی فعالانه اجتماعی را به قدر کفایت بسط دهیم، به مقصد نائل نخواهیم گشت». به طور معترضه باید گفت که ما با این دلسوزی نسبت به افزایش فعالیت توده ها که در عین حال کوششی است که برای کاهش فعالیت خویش می شود، آشنا هستیم. ولی اکنون مطلب بر سر این نیست. پس مارتینف در این جا از انرژی انقلابی («برای سرنگون ساختن») سخن می راند. ولی به چه نتیجه ای می رسد؟ چون در موقع عادی قشرهای گوناگون اجتماعی ناگزیر از طرق مختلفی می روند «لذا واضح است که ما سوسیال دموکرات ها نمی توانیم در آن واحد فعالیت

مؤثر قشرهای گوناگون اپوزیسیون را رهبری کنیم، نمی توانیم برای آن ها برنامه مثبت عمل را دیکته نماییم، نمی توانیم به آن ها نشان دهیم که به چه وسایل باید برای منافع خویش هر روز مبارزه کرد... قشرهای لیبرال خودشان درباره ی مبارزه ی فعالانه در راه نزدیک ترین منافع خویش، یعنی مبارزه ای که آنان را با رژیم سیاسی موجوده ی ما مصادم خواهد نمود، اهتمام خواهند ورزید» (ص- ۴۱).

بدین طریق مارتینف، پس از آغاز سخن درباره ی انرژی انقلابی و مبارزه ی فعال برای سرنگون کردن حکومت مطلقه، بلافاصله به سوی انرژی حرفه ای و مبارزه ی فعال در راه نزدیک ترین منافع منحرف شد! به خودی خود معلوم است که ما نمی توانیم مبارزه ی دانشجویان، لیبرال ها و غیره را در راه «نزدیک ترین منافع» آنان رهبری کنیم و لیکن بحث که بر سر این موضوع نبود، آقای اکونومیست بزرگوار! بحث بر سر امکان و لزوم شرکت قشرهای اجتماعی گوناگون برای سرنگون کردن حکومت مطلقه بود و ما این «فعالیت مؤثر قشرهای گوناگون اپوزیسیون» را نه تنها می توانیم رهبری کنیم، بلکه، اگر بخواهیم «پیش آهنگ» باشیم، حتماً هم باید رهبری بکنیم. برای این که دانشجویان ما، لیبرال های ما و غیره «با رژیم سیاسی موجوده ی ما مصادم گردند» برای این کار نه فقط آن ها خودشان بلکه قبل از همه و بیشتر از همه خود پلیس و خود مأمورین عالی رتبه ی حکومت مطلقه اهتمام خواهند ورزید. ولی «ما» اگر می خواهیم دموکرات های پیشرو باشیم باید همان مصروف آن باشد که فکر اشخاصی را که فقط از انتظامات دانشگاه ها و یا فقط از زمستوها^۳ و غیره ناراضی هستند به پوچ و بی مصرف بودن تمام این نظم سیاسی سوق دهیم. ما باید وظیفه ای بر عهده ی خود گیریم که تحت رهبری حزب خود موجبات چنان مبارزه ی سیاسی همه جانبه ای را فراهم آوریم که همه و هرگونه قشرهای اپوزیسیون ضدحکومت بتوانند به قدر مقدور به این مبارزه و به این حزب یاری نموده و واقعاً به یاری و مساعدت آن همت گمارند. ما باید از پراتیسین های سوسیال دموکرات چنان پیشوایان سیاسی به بار آوریم که بتوانند تمام مظاهر این

مبارزه ی همه جانبه را رهبری نمایند، بتوانند، در موقع لزوم، هم به دانشجویان مضطرب، هم به ناراضیان زمستوها، هم به پیروان خشمگین فرق مختلف مذهبی، هم به آموزگاران توده ای رنجیده خاطر و غیره و غیره «برنامه ی مثبت عمل را دیکته کنند». به این جهت این ادعای مارتینف به کلی عاری از صحت است که «ما در مورد آنان فقط نقش منفی افشاکننده ی نظامات موجوده را می توانیم بازی کنیم... ما فقط ممکن است امیدوارهایی را که آن ها به کمیسیون های مختلف دولتی دارند بر باد دهیم» (تکیه روی کلمات از ماست). مارتینف با این اظهاراتش نشان می دهد که در مسأله ی نقش حقیقی «پیش آهنگ» انقلابی مطلقاً چیزی نمی فهمد. و هرگاه خواننده متوجه این نکته باشد، آن وقت به مفهوم حقیقی این آخرین گفته های مارتینف پی خواهد برد: «ایسکرا» ارگان اپوزیسیون انقلابی است که نظامات ما و به ویژه نظامات سیاسی ما را تا آن جایی که با منافع قشرهای کاملاً گوناگون اهالی تصادم می نماید فاش و برملا می کند. ولی ما، فقط در راه آرمان کارگری کار کرده و خواهیم کرد و با مبارزه ی پرولتاریا، رابطه درونی محکم داریم. وقتی ما دانه ی تأثیر و نفوذ خود را محدود می کنیم بدین وسیله خود تأثیر و نفوذ را هم بغرنج تر می سازیم» (ص- ۶۳). مفهوم حقیقی این استنتاج بدین قرار است: «ایسکرا» می خواهد سیاست تردیونونی طبقه ی کارگر را (که پراتیسین های ما از روی سوءتفاهم یا به واسطه آماده نبودن و یا از روی اعتقاد اغلب اوقات به این سیاست اکتفا می نمایند) تا درجه ی سیاست سوسیال دموکراتیک ارتقاء دهد. ولی «رابوچیه دلو» می خواهد سیاست سوسیال دموکراتیک را تا درجه ی سیاست تردیونونی تنزل دهد. و آن وقت با این وضع باز «رابوچیه دلو» به همه و هر کس اطمینان می دهد که این- «دو خط مشی را می توان در کار عمومی کاملاً با یکدیگر وفق داد»-

* O.sancta simlicitas!

* - ای ساده لوحی مقدس! مترجم.

جلوتر برویم. آیا ما آن نیرو را داریم که ترویج و تبلیغ خود را متوجه تمام طبقات اهالی نماییم؟ آری، البته. اکونومیست های ما، که اغلب متمایلند این موضوع را انکار نمایند، آن گام بزرگی را که جنبش ما از سال ۱۸۹۴ (تقریباً) تا ۱۹۰۱ به جلو برداشته است فراموش می کنند. این ها «دنباله روهای» حقیقی هستند که اغلب تحت تأثیر تصورات دوران ابتدائی جنبش ما، که مدت ها است سپری شده، زندگی می کنند. آن زمان واقعاً قوای ما به طور حیرت انگیزی کم بود، در آن زمان تصمیم راسخ به این که همگی برای کار میان کارگران بروند و تقبیح شدید هرگونه انحراف از این کار یک امر طبیعی و مشروع بود، آن زمان تمام وظیفه ما عبارت از آن بود که در میان طبقه کارگر استوار گردیم. اکنون قوای عظیمی به جنبش جلب شده، بهترین نمایندگان نسل جوان طبقات تحصیل کرده تماماً به سوی ما رو آور شده اند، در همه جا و در تمام ایالات کسانی که در جنبش شرکت نموده یا مایلند در جنبش شرکت ورزند و اشخاصی که گرایش به سوی سوسیال دموکراسی دارند ناگزیرند دست روی دست بگذارند (و حال آن که در سال ۱۸۹۴ سوسیال دموکرات های روس را با انگشت ممکن بود شمرد). یکی از نواقص اصلی سیاسی و سازمانی جنبش ما این است که ما نمی توانیم همه این قوا را به کار اندازیم و به همه کار مناسب محول نمائیم (در این باره در فصل آینده مفصل تر بحث خواهیم نمود). اکثریت هنگفت این قوا از امکان «رفتن به میان کارگران» کاملاً محرومند و بنابر این درباره ی خطر انصراف قوا از کار اصلی ما جای سخنی هم نمی تواند باشد. برای این که یک دانش سیاسی حقیقی، همه جانبه و زنده در اختیار کارگران گذاشته شود، باید در همه جا، در تمام قشرهای اجتماعی و در هر موضعی، که امکان شناسائی فزاینده های درونی محرک مکانیسم دولتی ما در آن جا هست، از «افراد خودی» یعنی سوسیال دموکرات ها وجود داشته باشند. و این گونه اشخاص نه تنها از لحاظ ترویج و تبلیغ بلکه به مراتب بیش از آن از لحاظ تشکیلاتی لازمند.

آیا برای فعالیت در میان تمام طبقات اهالی زمینه موجود است؟ کسی که این را نمی بیند، در این جا هم باز سطح آگاهی، از جنبش خود به خودی توده ها عقب است. جنبش کارگری موجب شده و می شود که دسته ای ناراضی، دسته ی دیگر به پشتیبانی اپوزیسیون امیدوار و دسته ی سوم به قابل دوام نبودن حکومت مطلقه و ورشکستگی ناکزیر آن معتقد گردند. اگر ما به این وظیفه ی خود آگاه نبودیم که باید از همه و هرگونه مظاهر نارضایتی استفاده کنیم و تمام ذرات اعتراض را، ولو در حالت جنینی هم باشد، جمع آوری نماییم و مورد مطالعه قرار دهیم، در این صورت فقط در گفتار «سیاست مدار» و سوسیال دموکرات می بودیم (که نظائر آن در زندگی بسیار و بسیار است). لازم به تذکر نیست که تمام توده ی چندین میلیونی دهقانان زحمتکش، پیشه وران، صنعتگران خرده پا و غیره نیز همیشه با ذوق و شوق به تبلیغات یک نفر سوسیال دموکرات، کم و بیش ماهر گوش خواهند داد. ولی آیا اصولاً ممکن است ولو یک طبقه از اهالی را نشان داد که در میان آن اشخاص، دسته ها و محافل وجود نداشته باشند که از بیدادگری و خودسری ناراضی بوده و بالنتیجه در دسترس تبلیغات یک نفر سوسیال دموکرات که بیان کننده دردناک ترین نیازمندی های عمومی دموکراتیک است قرار نگیرند؟ و اما اگر کسی بخواهد چگونگی این تبلیغات سیاسی یک نفر سوسیال دموکرات را در بین تمام طبقات و قشرهای اهالی در نظر خود مجسم نماید. ما او را متوجه افشاگری های سیاسی به معنای وسیع این کلمه می کنیم که به مثابه ی وسیله ی عمده ی (ولی البته نه یگانه وسیله) این تبلیغات است.

من در مقاله ی «از چه باید شروع کرد؟» («ایسکرا» شماره ی ۴، ماه مه سال ۱۹۰۱)، که لازم خواهد شد درباره ی آن ذیلاً به طور مفصل بحث کنیم، نوشته بودم: «ما باید در قشرهای کم و بیش آگاه مردم شوق و ذوق افشاگری های سیاسی را تحریک کنیم. نباید متأثر شد از این که ندهانی که برای افشای رژیم سیاسی بر می خیزد در حال حاضر تا این درجه ضعیف، نادر و محجوبانه است. علت این به هیچ

وجه سازش عمومی با خود سری پلیس نیست، بلکه علت آن است که اشخاصی که قادر و آماده افشاء کردن می باشند فاقد تربیونی هستند که از آن جا بتوانند سخن بگویند. فاقد شنوندگانی هستند که با شوق و ذوق حرف ناطق را گوش کنند و او را تشویق و پشت گرم نمایند. این اشخاص در هیچ جا بین مردم چنین نیروی را نمی بینند که ارزش داشته باشد در مقابل آن از حکومت «فعال مایشاء» روس شکایت نمایند... ما اکنون یارای آن را داریم و موظفیم که برای افشای حکومت تزاری در برابر عامه مردم تربیونی برپا کنیم؛- چنین تربیونی باید روزنامه ی سوسیال دموکراتیک باشد*.

چنین شنوندگان ایده آلی برای افشاگری های سیاسی همانا طبقه ی کارگر است که برای وی دانش همه جانبه و زنده ی سیاسی قبل از هر چیز و بیش از هر چیز ضروریست و از همه زیادتر شایستگی آن را دارد که این دانش را در مبارزه ی فعالانه به کار بندد، ولو این که این مبارزه وعده هیچ گونه «نتایج محسوسی» را هم ندهد. و اما تربیون افشاء در برابر عامه ی مردم فقط می تواند یک روزنامه برای سراسر روسیه باشد. «در اروپای کنونی جنبشی که سزاوار داشتن نام سیاسی باشد بدون ارگان سیاسی غیرممکن است» و روسیه هم از این لحاظ بدون شبهه جزو اروپای کنونی می باشد. اکنون دیر گاهی است که در کشور ما مطبوعات به عنوان نیروی عرض وجود می کند و گرنه حکومت برای تظمیع آن و یاری رسانیدن به هرگونه کاتکوف ها و مشیرسکی ها ده ها هزار منات صرف نمی کرد. و این هم در روسیه ی استبدادی تازگی ندارد که مطبوعات غیر علنی بندهای سانسور را شکسته و ارگان های علنی محافظه کار را وادار ساخته اند آشکارا از آن ها سخن رانند. در سال های ۷۰ و حتی ۵۰ سده ی گذشته نیز کار بر همین منوال بود و حال آن که چقدر بر وسعت و عمق آن قشرهایی از مردم، که آماده ی خواندن مطبوعات

*- رجوع شود به جلد پنجم کلیات چاپ ۴ ص ۹- ۱۰.ت.

غیر علنی هستند و - بنا به گفته ی آن کارگری که نامه برای «ایسکرا» فرستاده بود (شماره ۷) - می خواهند از روی این مطبوعات بیاموزند که «چگونه باید زیست و چگونه باید مرد»، افزوده شده است. همان گونه که افشاگری های اقتصادی به منزله ی اعلان جنگ به صاحبان فابریک است، به همان گونه نیز افشاگری های سیاسی اعلان جنگ به حکومت است. و هر قدر این اقدامات افشاکننده پرادمانه دارتر و شدیدتر باشد و هر قدر آن طبقه ی اجتماعی که اعلان جنگ می دهد تا شروع به جنگ نماید پر جمعیت تر و مصمم تر باشد، به همان نسبت نیز این اعلان جنگ اهمیت معنوی بیشتری کسب می نماید. بنابر این افشاگری های سیاسی به خودی خود یکی از وسایل توانای ملاشی ساختن رژیم متخاصم، یکی از وسایل جدا نمودن متفقین تصادفی یا موقتی از دشمن و یکی از وسایل کاشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت کنندگان دائمی حکومت مطلقه است.

در زمان ما تنها حزبی می تواند پیش آهنگ قوای انقلابی گردد که بتواند موجبات افشاگری ها را واقعاً در برابر عامه مردم فراهم سازد. این واژه «عامه مردم» دارای مضمون بسیار وسیعی است. اکثریت هنگفت افشاکنندگانی که از طبقه ی غیرکارگر هستند (و برای پیش آهنگ شدن همانا باید طبقات دیگر را جلب کرد) - سیاستمداران هشیار و اشخاص خونسردی هستند که حساب کار خود را دارند. این ها به خوبی می دانند که حتی شکایت از دست مأمور دون پایه هم خالی از خطر نیست تا چه رسد به دولت «فعال مایشاء» روس. و آن ها فقط هنگامی شکایت خود را نزد ما خواهند آورد که به بینند این شکایت واقعاً می تواند مؤثر واقع شود و ما یک نیروی سیاسی هستیم. برای این که ما در انظار اشخاص بیگانه چنین نیروی بشویم بایستی در ارتقاء درجه آگاهی و ابتکار و انرژی خویش بسیار و با سرسختی تمام کار کنیم؛ برای حصول این مقصود هم کافی نخواهد بود اگر ما به تنوری و عملی که در حقیقت پس آهنگ است برچسب «پیش آهنگ» بزنیم.

و اما آن کسی که با پشتکار نامتناسب با خرد خود «رابطه‌ی درونی محکم با مبارزه‌ی پرولتاریائی» را ستایش می‌کند از ما خواهد پرسید و هم اکنون می‌پرسد که اگر ما باید عهده‌دار فراهم ساختن موجبات افشاگری واقعاً همگانی اعمال حکومت باشیم، در این صورت جنبه‌ی طبقاتی جنبش ما به چه صورتی متظاهر خواهد شد؟- به این صورت که ما سوسیال دموکرات‌ها موجبات این افشاگری‌ها را برای عامه مردم فراهم می‌سازیم؟- به این صورت که همه‌مسائلی که در امر تبلیغات به میان می‌آید همواره با روح سوسیال دموکراتیک تشریح شده و هیچ‌گونه چشم‌پوشی و اغمازی نسبت به تحریفات عمدی و غیرعمدی در مارکسیزم نخواهد شد؛ به این صورت که این تبلیغات سیاسی همه‌جانبه از طرف حزبی به عمل خواهد آمد که هم حمله به حکومت به نام عموم مردم، هم پرورش انقلابی پرولتاریا را در عین حفظ استقلال سیاسی وی و هم رهبری مبارزه‌ی اقتصادی طبقه‌ی کارگر و استفاده از آن تصادفات خود به خودی وی با استثمارکنندگان را که پیوسته قشرهای جدیدی از پرولتاریا را برپا داشته و به اردوی ما جلب می‌نماید،- همه و همه را در یک واحد لایتجزی متحد می‌سازد!

ولی یکی از مشخص‌ترین صفات اکونومیسم همانا عبارت است از، پی‌نبردن به این ارتباط و علاوه بر آن، پی‌نبردن به تطابق بین نیازمندی بسیار مبرم پرولتاریا (پرورش همه‌جانبه سیاسی به وسیله‌ی تبلیغات سیاسی و افشاگری‌های سیاسی) و نیازمندی جنبش عمومی دموکراتیک. این پی‌نبردن نه فقط در جملات «مارتینفی» بلکه در استناداتی هم که به نظریه به اصطلاح طبقاتی می‌شود و از لحاظ معنی با جملات مذکور همسان است منعکس می‌باشد. مثلاً نگارندگان نامه‌ی «اکونومیستی» که در شماره‌ی ۱۲ «ایسکرا» چاپ شده در این باره چنین بیان می‌نمایند*:

* - کمی جا به ما امکان نداد که در «ایسکرا» به این نامه اکونومیست‌ها که بسیار جالب است پاسخ مفصلی بدهیم. ما از انتشار این نامه بسیار خرسند شدیم چون که بحث در اطراف این که در «ایسکرا» نقطه‌ی نظر طبقاتی رعایت نمی‌شود از دیرگاه بود که از جوانب بسیار مختلف

«همان نقص اساسی «ایسکرا» (پربه‌اء دادن به ایدئولوژی) علت پیگیر نبودن آن در مسائلی است که مربوط به روش سوسیال دموکراسی نسبت به طبقات و خط مشی های اجتماعی گوناگون است. «ایسکرا» که وظیفه ی مربوط به اقدام فوری به مبارزه بر ضد حکومت مطلقه را به وسیله فرمول های تنوریک...» (نه به وسیله «رشد وظایف حزبی که با حزب در حال رشدند...») «حل کرده است و از قرار معلوم تمام دشواری این وظیفه را برای کارگران در شرایط کنونی احساس می نماید... (و نه فقط احساس می نماید بلکه به خوبی می داند که این وظیفه به نظر کارگران دشواریش کمتر است تا به نظر روشن فکران «اکنونمیست» که برای کودکان خردسال دلسوزی می کنند، زیرا کارگران حتی برای تقاضای هم، که، به قول مارتینف از یاد نرفتنی، وعده ی هیچ گونه «نتایج محسوسی» را نمی دهد آماده ی پیکارند)... «ولی در عن حال شکیبائی این را ندارد که منتظر تجمع بعدی قوای کارگران برای این مبارزه گردد، اکنون به جستجوی متفقینی در صفوف لیبرال ها و روشن فکران پرداخته است...»

آری، آری، واقعاً هم که ما هرگونه «شکیبائی» را برای «رسیدن» آن ساعت سعدی، که مدت ها است «آشتی دهندگان» رسیدن آن را به ما نوید می دهند و در آن اکنونمیست های ما دیگر عقب ماندگی خود را به گردن کارگران نخواهند انداخت و عدم کفایت انرژی خود را بدین وسیله که گویی قوای کارگران غیرکافی است تبرئه نخواهند نمود، از دست داده ایم. ما از اکنونمیست های خود می پرسیم: «تجمع قوای کارگران برای این مبارزه» باید عبارت از چه باشد؟ آیا بدیهی نیست که این باید عبارت باشد از پرورش سیاسی کارگران و افشای تمام جوانب حکومت مطلقه منفور ما در برابر آن ها؟ آیا روشن نیست که اتفاقاً برای همین کار «متفقینی از صفوف

به گوش ما می رسد و ما فقط در جستجوی فرصت مناسب یا بیان روشنی از این اتهام رائج بودیم تا آن که پاسخ آن را بدهیم. عادت ما هم اینست که در مقابل حمله با دفاع نه، بلکه با حمله متقابل جواب دهیم.

لیبرال‌ها و روشن‌فکران» لازمند که حاضر باشند در افشای ماهیت لشکرکشی سیاسی علیه زمستوانی‌ها، معلمین، آمارگران، دانشجویان و غیره با ما تشریح مساعی نمایند؟ آیا حقیقتاً فهم این «دستگاه بغرنج» عجیب این قدر مشکل است؟ مگر پ. ب. آکسلرد از سال ۱۸۹۷ به این طرف همواره به شما گوشزد نمی‌کند که: «وظیفه‌ی جلب هواخواهانی از طبقات غیرپرولتار و یا متفقین مستقیم و غیرمستقیم از طرف سوسیال‌دموکرات‌های روس، پیش از هر چیز و به‌طور عمده به وسیله چگونگی فعالیت ترویجی در بین خود پرولتاریا حل می‌شود؛ ولی با تمام این اوصاف باز هم مارتینف و سایر اکونومیست‌ها قضیه را این‌طور تصور می‌نمایند که کارگران نخست باید «به وسیله‌ی مبارزه‌ی اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» برای خود تجمع قوا نمایند (برای سیاست تردیونیونی) و بعد از قرار معلوم از مرحله‌ی پرورش روح فعالیت» به شیوه‌ی تردیونیونیستی به فعالیت به شیوه‌ی سوسیال‌دموکراتیک «بپردازند»!

اکونومیست‌ها چنین ادامه می‌دهند «...» «ایسکرا» در پژوهش‌های خود غالباً از نظریه‌ی طبقاتی خارج می‌شود به این ترتیب که تضادهای طبقاتی را ماست مالی می‌کند و نارضایتی مشترک از حکومت را در درجه‌ی اول قرار می‌دهد و حال آن‌که دلایل و درجات این نارضایتی در مورد «متفقین» بسیار گوناگون است، مثلاً از این قرار است رفتار «ایسکرا» نسبت به زمستوا... این اشخاص می‌گویند که «ایسکرا» به نجبانی که از صدقه‌های حکومت ناخشنودند یاری طبقه‌ی کارگر را وعده می‌دهد و در این ضمن یک کلمه هم درباره‌ی اختلاف طبقاتی این قشرهای اهالی بر زبان نمی‌آورد». اگر خواننده به مقاله‌های «حکومت مطلقه و زمستوا» (در شماره‌های ۲ و ۴ «ایسکرا»). که نگارندگان نامه لاید از آن سخن می‌گویند،

مراجعه نماید ملاحظه خواهد نمود که این مقالات* به روش حکومت نسبت به «تبلیغات ملایم زمستوای صنفی بوروکراتیک» و «حتی فعالیت طبقات دارا» اختصاص داده شده است. در مقاله گفته می شود که کارگر نبایستی به مبارزه ی حکومت بر ضد زمستوا به نظر لاقیدی بنگرد و نیز از زمستوانی ها هم دعوت شده است نطق های ملایم را دور اندازند و هنگامی که سوسیال دموکراسی انقلابی در مقابل حکومت کاملاً قد علم می کند، سخنانشان محکم و شدید الحن باشد. نگارندگان نامه در این جا از چه ناراضی اند؟- معلوم نیست. آیا آن ها می پندارند که کارگر از کلمه های: «طبقات دارا» و «زمستوای صنفی بوروکراتیک» «سر در نمی آورد» و یا این که ترغیب زمستوانی ها به این که از سخنان ملایم به سخنان شدید الحن بپردازند به منزله ی «پربهاء دادن به ایدئولوژی است؟» آیا آن ها تصور می کنند که اگر کارگران، از رفتار حکومت مطلقه حتی نسبت به زمستوا هم چیزی ندانند، باز برای مبارزه بر ضد حکومت مطلقه می توانند «به تجمع قوای خود بپردازند؟» همه این ها باز هم نامعلوم می ماند. فقط یک چیز روشن است که: نگارندگان نامه از وظایف سیاسی سوسیال دموکراسی تصور بسیار مبهمی دارند. این مطلب از عبارت زیرین آن ها باز هم بیشتر واضح می گردد: «روش «ایسکرا» نسبت به جنبش دانشجویان نیز به همین ترتیب است» (یعنی در این جا نیز «تضادهای طبقاتی ماست مالی می شود»). لابد ما به جای این که کارگران را دعوت نمایم که به وسیله ی تظاهرات عمومی بگویند کانون حقیقی تعدی و بیدادگری و لجام گسیختگی- دانشجویان نیستند بلکه حکومت روسیه است (شماره ی ۲ «ایسکرا»**) می بایستی

* - ضمناً در میان این مقاله ها (در شماره ۳ «ایسکرا») یک مقاله به خصوص دربراره ی تضادهای طبقاتی در دهات ما درج شده بود(رجوع شود به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴ روسی، صفحه ۳۹۴- ۴۰۱ ه.ت)

** - رجوع شود به کلیات چاپ ۴، ص ۳۸۸ - ۳۹۳ ه.ت

مطابق با روح «رابوچایا میسل» صحبت کرده باشیم! و این افکار در پانیز ۱۹۰۱ از طرف سوسیال دموکرات ها بیان می شود، یعنی پس از وقایع ماه های فوریه و مارس و در آستانه ی جنبش تازه ی دانشجویان، و این خود آشکار می سازد که در این مورد نیز جریان «خود به خودی» اعتراض، بر ضد حکومت مطلقه از رهبری آگاهانه ی سوسیال دموکراسی بر جنبش پیش می افتد. جدوجهد خود به خودی کارگران به طرفداری از دانشجویانی که از جانب پلیس و قزاق ها مورد ضرب و شتم قرار می گیرند از فعالیت آگاهانه سازمان سوسیال دموکراتیک پیش می افتد!

نگارندگان نامه ادامه می دهند: «و حال آن که «ایسکرا» در مقاله های دیگر هرگونه صلح و مصالحه ای را جداً تقبیح می نماید و مثلاً به دفاع از رفتار تحمل ناپذیر گدیست ها می پردازد». ما به کسانی که معمولاً در مورد اختلافات بین سوسیال دموکرات های امروزی با یک چنین روش خودپسندانه و این قدر نابخردانه اظهار می دارند که این اختلافات مهم نیست و به انشعاب نمی ارزد،- توصیه می کنیم که درباره ی این سخنان خوب بیاندیشند. آیا در سازمان افرادی که می گویند ما در مورد آشکار کردن خصومت حکومت مطلقه نسبت به طبقات کاملاً گوناگون و در مورد آشنا ساختن کارگران با اپوزیسیونی که در بین قشرهای کاملاً گوناگون نسبت به حکومت مطلقه وجود دارد به طور شگفت آوری کم کار کرده ایم و این کار را «صلح و مصالحه»، و از قرار معلوم صلح و مصالحه با تنوری «مبارزه ی اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» می دانند، ممکن است با احراز موفقیت کار کرد؟

ما، به مناسبت چهلمین سال آزادی دهقانان^{۳۶}، درباره ی لزوم انتقال مبارزه ی طبقاتی به روستا (شماره ۳*) و به مناسبت یادداشت سری ویتته، درباره ی

*- رجوع شود به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴، ص ۳۹۴-۴۰۱.

آشتی ناپذیری بین خودمختاری و حکومت مطلقه (شماره ی ۴) صحبت کردیم؛ ما، به مناسبت قانون نوین، به اصول سرواژ زمین داران و حکومت خدمتگذار آن ها حمله کردیم (شماره ی ۸*) و به کنگره ی غیرعلنی زمستوها تهنیت گفتیم و زمستوانی ها را تشویق نمودیم که از التماس های خفت آور بگذرند و به مبارزه پردازند (شماره ی ۸**)- ما دانشجویانی را که شروع به درک لزوم مبارزه ی سیاسی نموده و به آن مبادرت کرده بودند تشویق کردیم (شماره ی ۳) و در عین حال هواداران جنبش «فقط دانشجویی» را، که دانشجویان را به عدم شرکت در نمایش های خیابانی دعوت می نمودند، برای این «نافهمی عجیبی» که از خود بروز داده بودند، به باد انتقاد گرفتیم. (شماره ی ۳، به مناسبت پیام کمیته ی اجراییه دانشجویان مسکو مورخه ی ۲۵ ماه فوریه)؛ - ما «آرزوهای خام» و «تزویر و سالوسی» شیادان لیبرال روزنامه ی «روسیه» را افشاء کردیم (شماره ی ۵) و در عین حال فجایع سیاه چال های حکومت را که «از ادبای صلح جو، از استادان و دانشمندان سالخورده و از زمستوانی های مشهور لیبرال قصاص می گرفتند» گوشزد نمودیم (شماره ی ۵: «تاخت و تاز پلیس به مطبوعات»؛ ما معنای حقیقی برنامه ی «مواظبت و مراقبت دولت نسبت به بهبود شرایط زندگی کارگران» را افشاء نموده و از این «اعتراف گرانبها» که می گوید «به جای آن که منتظر تقاضای اصلاحات از پانین باشیم بهتر است با اصلاحات از بالا بر تقاضای این اصلاحات از پانین سبقت جونیم» حسن استقبال کردیم، (شماره ی ۶***)- ما آمارگران پروتستان را تشویق نمودیم (شماره ی ۷) و آمارگران اعتصاب شکن را مورد سرزنش قرار دادیم (شماره ی ۹).

*- رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۵، ص ۷۸-۸۳-ه.ت.

** - رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۵، ص ۸۴-۸۵-ه.ت.

*** - رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۵، ص ۷۱-۷۲-ه.ت.

کسی که این تاکتیک را تاکتیک مشوب ساختن ذهن طبقاتی پرولتاریا و صلح و مصالحه با لیبرالیزم می شمارد- ثابت می کند که به هیچ وجه به معنای حقیقی برنامه «Credo» پی نبرده است و هر قدر هم بخواهد آن را رد کند باز de facto همین برنامه را عملی می نماید! زیرا که او بدین وسیله سوسیال دموکراسی را به سوی «مبارزه ی اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» می کشاند و از وظیفه ی خود که دخالت فعال در هر مسأله ی «لیبرالی» و تعیین روش سوسیال دموکراتیک خویش نسبت به این مسأله است امتناع ورزیده بدین طریق در برابر لیبرالیزم سیر می اندازد.

و) باز هم «مفتریان» باز هم «اوغاگران»

این سخنان ملاطفت آمیز، چنان که خواننده به خاطر دارد به «رابوچیه دلو» متعلق است که بدین طریق به اتهامی که ما در مورد «تهیه ی غیرمستقیم زمینه برای تبدیل جنبش کارگری به آلت دموکراسی بورژوازی» بوی وارد کرده ایم پاسخ می دهد. «رابوچیه دلو» ساده لوحانه به این نتیجه رسیده است که این اتهام جز یک حمله ی قلمی چیز دیگری نیست: این دگماتیک های بدخواه تصمیم گرفته اند از ذکر هیچ گونه سخنان ناگواری نسبت به ما خودداری نکنند: آخر چه چیزی ممکن است از تبدیل شدن به اسلحه ی دموکراسی بورژوازی ناگوارتر باشد؟ اینست که با حروف درشت این «تکذیب» را چاپ می کنند: «افترای رنگ آمیزی نشده» (دو کنگره ص- ۳۰)، «اغواء» (ص- ۳۱)، «بالماسکه» (ص- ۳۳). «رابوچیه دلو» مانند ژوپیتتر (هر چند چندان شباهتی هم به ژوپیتتر ندارد) از این جهت خشمگین است که حق به جانبش نیست و با دشنام های شتاب کارانه ی خویش ثابت می نماید که از تعمق در سیر تفکر مخالفین خود عاجز است. و حال آن که خیلی می بایستی تعمق کرد تا آن که پی برد چرا هرگونه سر فرود آوردن در مقابل جریان خود به خودی نهضت توده ای، هرگونه تنزل دادن سیاست سوسیال دموکراتیک تا درجه ی تردیونیونی، همانا به

مثابه‌ی تهیه زمینه برای تبدیل جنبش کارگری به آلت دموکراسی بورژوازی است. جنبش خود به خودی کارگری به خودی خود فقط قادر به ایجاد تردیونونیسم است (و ناگزیر آن را ایجاد هم می‌کند) و سیاست تردیونونی طبقه‌ی کارگر هم همان سیاست بورژوازی طبقه کارگر می‌باشد شرکت طبقه کارگر در مبارزه‌ی سیاسی و حتی در انقلاب سیاسی هنوز سیاست وی را به سیاست سوسیال دموکراتیک مبدل نمی‌کند. آیا «رابوچیه دلو» این را هم می‌خواهد انکار نماید؟ آیا در خیال آن نیست که بالاخره در جلو همه آشکارا و بدون خدعه نظریه‌ی خود را در مسائل دردناک بین المللی و سوسیال دموکراسی روس بیان کند؟- خیر. او هرگز چنین خیالی ندارد، زیرا سفت و سخت به شیوه‌ی به اصطلاح «نفی و انکار» چسبیده است: این من نیستم، خرما من نیست و اصلاً خرما از کُرگی دم نداشت. ما اکونومیست نیستیم، «رابو چایا میسل» اکونومیست نیست، در روسیه اصلاً اکونومیست وجود ندارد. این یک شیوه ماهرانه و «سیاستمدارانه‌ی» شگرفی است. فقط جزئی اشکالی که دارد آنست که به ارگان‌هایی که این شیوه را به کار می‌برند معمولاً لقب «میل مبارک چیست» می‌دهند.

«رابوچیه دلو» به نظرش چنین می‌آید که عموماً دموکراسی بورژوازی در روسیه «وهم و تصور» است («دو کنگره» ص ۳۲)* خوشا به حال این اشخاص! مثل کبک

*- در همین جا به «شرایط مشخص زندگی روس، که افتادن به راه انقلابی را برای طبقه‌ی کارگر مقدر ساخته است» اشاره می‌شود. این اشخاص نمی‌خواهند بفهمند که راه انقلابی ممکن است در عین حال راه سوسیال دموکراتیک نباشد! تمام بورژوازی اروپای باختری هم در زمان حکومت مطلقه کارگران را از روی آگاهی به راه انقلابی «سوق می‌داد». ولی ما سوسیال دموکرات‌ها نمی‌توانیم به این اکتفا کنیم. و اگر ما به هر عنوانی هم که باشد سیاست سوسیال دموکراتیک را تا سطح سیاست خود به خودی و تردیونونیستی تنزل بدهیم باهمین عمل خود منافع دموکراسی بورژوازی را تأمین کرده ایم.

سرشان را زیر برف می کنند و خیال می کنند که همه چیز در اطراف شان ناپدید می شود. یک عده روزنامه نویس لیبرال که هر ماهه پیروزی خود را به مناسبت تلاشی شدن و حتی از بین رفتن مارکسیزم به اطلاع عموم می رسانند؛ یک مشت روزنامه ی لیبرال («اخبار سان پتربورگ»، «اخبار روسیه» و بسیاری دیگر) که لیبرال هائی را که مبارزه ی طبقاتی را به مفهوم برنتانی^{۳۷} و سیاست را به مفهوم تردیونیونی به کارگران عرضه می دارند تشویق می نمایند؛ گروهی از ناقدین مارکسیزم که تمایلات حقیقی آن ها را «Credo» به این خوبی کشف نموده و کالاهای ادبی آن ها منحصرأ و بدون باج و خراج در همه جای روسیه رواج دارد؛ و بالاخره رونق و جریان های انقلابی غیرسوسیال دموکراتیک به ویژه پس از حوادث ماه های فوریه و مارس؛- همه ی این ها لابد و هم و تصور است! هیچ یک از این ها با دموکراسی بورژوازی هیچ گونه رابطه ای ندارد!

بر «رابوچیه دلو» هم، مانند نگارندگان نامه ی اکونومیستی مندرجه در شماره ی ۱۲ «ایسکرا» لازم بود «در مورد این قضیه تعمق نماید که چرا حوادث بهار، به جای این که موجبات تقویت اعتبار و حیثیت سوسیال دموکراسی را فراهم آورد، جریان های انقلابی غیرسوسیال دموکراتیک را این قدر رونق داد؟»- علتش آن است که ما آن طور که باید و شاید از عهده ی انجام وظائف خود بر نمی آمدیم و فعالیت کارگر از فعالیت ما بیشتر بود، در میان ما رهبران و سازمان دهندگان انقلابی که به قدر کفایت آماده باشند و به خوبی از احوال و روحيات تمام قشرهای مخالفین مطلع باشند، قادر باشند در رأس جنبش قرار گیرند، تظاهرات خود به خودی را تبدیل به تظاهرات سیاسی نمایند، جنبه ی سیاسی آن را توسعه دهند و غیره یافت نشدند. در چنین شرائطی ناگزیر آن انقلابیون غیرسوسیال دموکرات که چابک تر و فعال ترند از عقب ماندگی ما استفاده می کنند و کارگران، هر قدر بر ضد شهربانی و ارتش فداکارانه و دلیرانه بجنگند، هر قدر هم فعالیت انقلابی به خرج دهند، باز فقط به منزله ی نیروی خواهند بود که از این انقلابیون پشتیبانی می نماید و به منزله ی

عقب دار دموکراسی بورژوازی خواهند بود نه این که جلودار سوسیال دموکراتیک. سوسیال دموکراسی آلمان را، که اکونومیست های ما فقط جهات ضعف آن را می خواهند سرمشق خود قرار دهند، در نظر بگیرید. علت چیست که هیچ حادثه ی سیاسی در آلمان روی نمی دهد که در نتیجه ی آن اعتبار و حیثیت سوسیال دموکراسی بیش از پیش بالا نرود؟ علتش آنست که سوسیال دموکراسی همیشه در امر دادن ارزش کاملاً انقلابی به این حوادث و نیز پشتیبانی از هرگونه اعتراض علیه خودسری، در پیشاپیش همه بوده است. سوسیال دموکراسی آلمان با استدلالاتی حاکی از این که مبارزه ی اقتصادی فکر کارگران را به بی حقوقی آنان سوق خواهد داد و شرایط مشخص موجوده جبراً جنبش کارگری را به راه انقلابی سوق می دهد، خود را تسلی نمی دهد. این سوسیال دموکراسی در تمام شئون و مسائل حیات اجتماعی و سیاسی مداخله می نماید، خواه در مورد این مسأله که ویلهلم با انتخاب رئیس انجمن شهر را از بین پرو گرسیست های بورژوازی موافقت نکرد (اکونومیست های ما هنوز فرصت نکرده اند ذهن آلمان ها را روشن کنند که این امر در حقیقت صلح و مصالحه با لیبرالیسم است!). خواه در مسأله وضع قانون بر ضد کتب و تصاویر «منافی اخلاق» و خواه در مسأله ی نفوذ دولت در انتخاب استادان و غیره و الخ. در همه جا آنان پیشاپیش همه قرار گرفته اند، در تمام طبقات تولید عدم رضایت سیاسی نموده خفتگان را بیدار می کنند، واماندگان را پیش می کشند و برای رشد آگاهی سیاسی و فعالیت سیاسی پرولتاریا مدارک جامعی به دست می دهند. و در نتیجه چنین می شود که مبارز پیش قدم سیاسی را حتی دشمنان آگاه سوسیالیسم هم محترم می شمارند و چه بسا می شود که سند مهمی نه فقط متعلق به دوائر بورژوازی بلکه حتی متعلق به دوائر بوروکراسی و دربار نیز به طرز معجزه آسایی از اطاق هیئت تحریریه ی «Vorwärts» سر در می آورد.

این جا است کلید معمای آن «تضاد» مجازی که به اندازه ای بر میزان فهم «رابوچیه دلو» تفوق دارد که فقط دست ها را به علامت افسوس بلند کرده و فریاد

می کشد: این «بالماسکه» است! درست فکرش را بکنید: ما یعنی «رابوچیه دلو» جنبش توده ای کارگری را در رأس همه چیز قرار می دهیم (و این را با حروف درشت چاپ می کنیم!). ما همه و هر کس را از خوار شمردن اهمیت عنصر خود به خودی بر حذر می کنیم، ما می خواهیم به همان، به همان، به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه ی سیاسی بدهیم، ما می خواهیم با مبارزه ی پرولتاریائی رابطه درونی محکم داشته باشیم! آن وقت به ما می گویند که ما زمینه را برای تبدیل جنبش کارگری به آلت دموکراسی بورژوازی آماده می کنیم. و آن هم چه کسانی این را می گویند؟ اشخاصی که در هر مسأله «لیبرالی» مداخله می کنند (چقدر باید به «رابطه درونی با مبارزه ی پرولتاری» پی نبرده باشند!) و نسبت به دانشجویان و حتی (چه وحشتناک!) نسبت به زمستوانی ها این همه بذل توجه می کنند و بدین طریق با لیبرالیزم «صلح و مصالحه» می نمایند! و اشخاصی هستند که عموماً می خواهند قسمت بیشتری (نسبت به اکونومیست ها) از نیروی خود را برای فعالیت در میان طبقات غیر پرولتاری اهالی صرف نمایند! آیا این «بالماسکه نیست»؟؟

بیچاره «رابوچیه دلو»! آیا روزی خواهد رسید که از معمای این دستگاه بفرنج سر در آورد؟

توضیحات

^{۳۱} - اتحادیه ی سوسیال دموکرات های روس - این اتحادیه در سال ۱۸۹۴ به ابتکار گروه «آزادی کار» در شهر ژنو تأسیس شده بود. ابتدا گروه «آزادی کار» بر «اتحادیه» رهبری می کرد و انتشارات آن تحت نظر وی بود. ولی بعداً عناصر اپورتونیست («جوانان» یا «اکونومیست ها») در «اتحادیه» فزونی یافتند. گسیختگی قطعی و خروج گروه «آزادی کار» از «اتحادیه» در آوریل سال ۱۹۰۰ در کنگره ی دوم «اتحادیه» به عمل آمد که در آن گروه

«آزادی کار» و هم فکرائش کنگره را ترک گفتند و از خود سازمان مستقلی به نام سازمان «سوسیال دموکرات» تأسیس کردند.

^{۳۲} - رؤسای زمستواها - نمایندگان حکومت در ده بودند که از بین اشراف محلی تعیین می شدند. رؤسای زمستواها از لحاظ اداری و قضائی بر دهقانان حکمرانی داشتند. پست ریاست زمستوا در سال ۱۸۸۹ تعیین شده بود و تا سقوط تزاریزم در روسیه وجود داشت.

^{۳۳} - منظور کتاب «Industrial Democracy» تألیف سیدنی و بیاتریس وب (Web) زن و شوهر) است که لنین آن را به روسی ترجمه کرده بود.

^{۳۴} - یعنی در کنگره ی «اتحادیه ی سوسیال دموکرات های روس در خارجه».

^{۳۵} - نظم و نسق زمستوانی - یعنی نظم و نسق مربوط به تشکیلات زمستواها یا ارگان های خودمختاری محلی در روسیه قبل از انقلاب. زمستواها امور صرفاً محلی مربوط به اهالی ده (از قبیل کشیدن راه ها، ساختن مریض خانه ها، مدارس و غیره) را اداره می کردند. ملاکین لیبرال در اداره ی امور زمستواها نقش بزرگی بازی می کردند.

^{۳۶} - لغو اصول سرواژ در روسیه (سال ۱۸۶۱) منظور نظر است.

^{۳۷} - برنتانو - اقتصاددان بورژوای آلمانی و طرفدار به اصطلاح «سوسیالیزم دولتی». نامبرده می کوشید ثابت کند که برقراری مساوات اجتماعی در چهار دیوار سرمایه داری از طریق اصلاحات و آشتی بین منافع سرمایه داران و کارگران امکان پذیر است. برنتانو و پیروان وی با عبارت پردازی های مارکسیستی ماهیت واقعی خود را پرده پوشی کرده می کوشیدند جنبش کارگری را تابع منافع سرمایه داری کنند.